

نورالدین کیانوری

پرسش و پاسخ

۶ شهریور ۱۳۶۱

فاراضی تراشی
انقلاب را
تهدید
می کند



www.iran-archive.com



حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸

نورالدین کیانوری
پرسش و پاسخ ۶ شهریور ۱۳۶۱
چاپ اول: شهریور ۱۳۶۱
تیراژ: ۴۰۰۰۰
حق چاپ و نشر محفوظ است

انتشارات سازمان حزب توده^۱ ایران در آلمان فدرال

فهرست

- نتایج حمله اسرائیل به لبنان نشان می‌دهد، که
امپریالیسم آمریکا، رژیم صهیونیستی اسرائیل و
حکومت‌های ارتجاعی عرب باخت بزرگی کرده‌اند ۵
- ناراضی تراشی یکی از شیوه‌های اساسی ضدانقلاب برای
سست کردن پایه‌های انقلاب است. ۱۴
- تعطیل دانشگاه‌ها به زیان انقلاب بود. تاخیر در
بازگشایی دانشگاه‌ها بازهم بیشتر به زیان انقلاب
است. انقلاب فرهنگی فقط به مربوط به آموزش عالی
نیست، بلکه تمام زندگی فرهنگی اجتماعی را دربر
می‌گیرد. ۲۱
- بگذارید تا دگراندیشان انقلابی به مردم و به انقلاب
خدمت کنند! ۲۹
- نظریات اصولی و درست حزب توده^۱ ایران بیش از پیش
در جامعه مطرح می‌شود. مخالفان حزب توده^۱ ایران
مجبور می‌شوند که، در کنار برخورد اوباشانه، بانظریات
حزب توده^۱ ایران برخوردی جدی هم بکنند ۳۵
- شبه‌های زا، که کشمیری‌ها و کلاهی‌ها را به حساس‌ترین
مقامات می‌رساند، پیدا کنید! ۴۸
- گرایش که در حاکمیت مدافع حفظ نظام بزرگ مالکی
و کلان سرمایه‌داری است، مانع عمده در راه پیشرفت
انقلاب است. ۵۳
- شهید توده‌ای: "من مین‌یابی را انتخاب کرده‌ام، که
همیشه در صف جلو باشم. آخر من توده‌ای هستم." ۵۸

نتایج حمله اسرائیل به لبنان نشان می‌دهد، که امپریالیسم آمریکا، رژیم صهیونیستی اسرائیل و حکومت‌های ارتجاعی عرب باخت بزرگی کرده‌اند.

به تناسب رویدادهای فوق‌العاده مهم یکی دو هفته اخیر، پرسش‌های امروز خیلی متنوع است. من کوشش می‌کنم که با کوتاه کردن پاسخ‌ها، به همه این پرسش‌ها پاسخ بدهم.

پرسش: حزب توده ایران نتایج تجاوز اسرائیل به لبنان را چگونه ارزیابی می‌کند؟

پاسخ: در یک کلام می‌توانیم بگوییم که: دفاع نیروهای انقلابی و مبارز فلسطینی و لبنانی یکی از حماسه‌های بزرگ تاریخ انقلاب مردم خاورمیانه و یکی از حماسه‌های بزرگ جنبش ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی برای استقلال و آزادی است. ما به این دفاع تاریخی فوق‌العاده ارج می‌گذاریم. و اما در مورد نتایج این دفاع، از آغاز شروع تجاوز اسرائیل به لبنان، دو سمت‌گیری در تبلیغات و ارزیابی در جهان و در ایران پیدا شد: محافل امپریالیستی و صهیونیستی تمام تلاششان این بود که این جریان را به عنوان یک موفقیت بزرگ نظامی و سیاسی برای اسرائیل و حامی‌وپشتیبانش

آمریکا جلوه دهند و شکست نیروهای فلسطینی را - که انتظارش را داشتند - به عنوان یک شکست استراتژیک اتحاد شوروی در دنیای عرب و نیروهای چپ در جهان وانمود سازند. آنها با تمام قوا تبلیغ می‌کردند که سیاست دوستی و نزدیکی با اتحاد شوروی در دنیای عرب شکست خورد، سیاست "کمپ دیوید" پیروز شد، راهی برای کشورهای عربی و برای خلق‌های عرب، غیر از راهی که مصر در پیش گرفت، یعنی راه سازش ننگین با امپریالیسم و صهیونیسم، راه تسلیم بلا شرط به خواست‌های امپریالیسم در منطقه، وجود ندارد.

هدف عمده، محافل امپریالیستی و صهیونیستی، صرف نظر از آنچه که در خود لبنان می‌توانستند به دست بیاورند، عبارت بود از انقلاب ایران. آنها می‌خواستند به حکام و فرمانروایان مرتجع عرب بفهمانند که تنها راه آنها عبارت است از راه همدستی و همیاری با امپریالیسم و صهیونیسم، و این که باید تمام نیروهایشان را برای به شکست کشاندن انقلاب ایران، که در مواضع ضدآمریکایی قرار گرفته و آمریکایی‌ستیزی می‌کند، تجهیز کنند. کشمیری‌های مطبوعاتی ما هم عیناً همین‌طور تبلیغ می‌کردند. شما روزنامه‌های چند هفته‌اول تجاوز اسرائیل به لبنان را، همه چهار روزنامه معروف ایران را و تمام گفتارهای رادیو و تلویزیون را، مورد یک بررسی تحقیقی قرار بدهید، خواهید دید که عین این خط، منتهی به لفاظی‌های آمریکاستیزی و اسرائیل‌ستیزی، پیاده شده است: بزرگ کردن امکانات و قدرت اسرائیل و آمریکا، و این که جنبش ضدآمریکایی و ضدصهیونیستی شکست خورد. علت این شکست راهم دوستی با کشورهای سوسیالیستی و بویژه اتحاد شوروی وانمود می‌کردند. اتهامات خیلی زیادی هم به اتحاد شوروی زدند: شوروی سکوت کرد. شوروی کاری نکرد. شوروی دست روی دست گذاشت. شوروی در مورد حمله اسرائیل به لبنان حتی با اسرائیل و آمریکا سازش کرد! تمام تبلیغات در این جهت بوده است.

هم کشمیری‌های تبلیغاتی، دانسته و آگاهانه، این‌طور تبلیغ می‌کردند و هم، متأسفانه، بخشی از روزنامه‌نویسان جوان ما، که در دام این تبلیغات و القاعات امپریالیستی افتاده‌اند و برپایه همان خاصیت شوروی-ستیزی و کمونیسم ستیزی‌شان به بلندگوهای امپریالیسم خبری مبدل شده‌اند. تیتراها را نگاه می‌کنیم: "خیانت رهبری فلسطین"، "مسئولیت سازش شوروی با اسرائیل و امپریالیسم"، "پیروزی آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه". کار به جایی رسید که اطلاعات، مورخ ۶۱/۶/۳، تیترا گذاشت که: "کاروان کمپ دیوید گام به گام به پیش می‌رود!" ببینید این‌ها چقدر تبلیغ است برای سیاست آمریکا و صهیونیسم.

نویسنده مقاله، سجاد جاویدی، (اگر سجاد جاویدی، که اسم مستعار است، یکی از "س.ج" های عادی روزنامه نویس بود، ما اینقدر به مسئله اهمیت نمی دادیم، ولی گفته می شود که او از نمایندگان وزارت امور خارجه ایران در مطبوعات است) چرا بایستی برای "کاروان کمپ دیوید" این طور تبلیغ کند؟ آیا واقعا ارزیابی درست از حوادث لبنان این است که: "کاروان کمپ دیوید گام به گام به پیش می رود"؟ آخر مقاله هم این طور تمام می شود که: می ماند سوریه، که نوبت او هم خواهد رسید! یعنی درست آن چیزی که صهیونیسم و امپریالیسم می خواهد: سوریه، نوبت تو هم خواهد رسید. کاروان کمپ دیوید گام به گام به پیش می رود، اگر مقاومت کنی، فردا تو را هم مثل لبنان خواهیم کرد، مثل فلسطینی ها خواهیم کرد، پس زود تسلیم شو! این هاست که سؤال برانگیز است.

البته ما به عنوان یک بررسی کننده صادق بایستی این را هم بگوییم که مقالات دیگری هم در مطبوعات ما پیدا شده، که عکس این جهت بوده، مثل مقاله بسیار متین روزنامه کیهان، مورخ ۲۸ مرداد ۶۱، و مقاله دیگری باز هم در کیهان در همین دو روز گذشته، که نشان می دهد که اتهامات وارده به جنبش فلسطین بهیچوجه درست نیست. جنبش فلسطین مقاومت فوق العاده درخشانی کرده است. جنبش فلسطین بهیچوجه در این نبرد چیزی گم نکرده، بلکه پیروزمند از این نبرد بیرون آمده است.

در مقالاتی که من گفتم در جهت تبلیغات امپریالیستی و صهیونیستی است، البته کلمات پرطمطراق و فحاشی به آمریکا و اسرائیل زیاد هست. ولی ما در گفتارهای قبلی هم نشان دادیم که خیلی ها هستند که به آمریکا فحش می دهند، ولی، همان طور که آقای خوئینی ها هم گفت، ته دلشان این است که آمریکا خیلی هم خوب است!

و اما واقعیت چیست؟ به نظر ما، تجاوز جنایت بار اسرائیل و آمریکا به لبنان و بیروت یک شکست بزرگ تاریخی برای رژیم صهیونیستی اسرائیل و آمریکا و تمام ارتجاع منطقه و یک پیروزی بزرگ، برای سازمان آزادی بخش فلسطین، برای جنبش رهایی بخش عرب، و برای مجموعه جنبش رهایی بخش ضد امپریالیستی منطقه به حساب می آید. ارزیابی واقعی این است.

من اول این را بگویم که: یک شکست یا موفقیت مقطعی و محلی به هیچ وجه دلیل شکست یا پیروزی نهایی نیست. نمونه های آن در تاریخ انقلاب ها در سراسر جهان و همچنین در جنبش انقلابی میهن ما خیلی زیاد است، یعنی فراوان دیده شده است که پیروزی های مقطعی کوتاه مدت

آغاز شکست‌های بزرگ تاریخی است، و برعکس، یک عقب‌نشینی کوچک از طرف نیروهای انقلابی در یک مرحله از مبارزه می‌تواند آغاز یک مرحله بزرگ پیروزی استراتژیک باشد. مثلاً قیام ۱۵ خرداد ۴۲، ظاهراً به شکست انجامید، ولی این شکست در واقع آغاز یک مرحله نوین انقلابی در ایران بود. قیام مردم تبریز و سرکوب آن، قیام ۱۷ شهریور و سرکوب آن، قیام‌های بعدی توده‌های مردم در شهرهای دیگر ایران و سرکوب فوق‌العاده جنایت‌بار آنها همه این‌ها در مقطع خودشان یک موفقیت برای نیروهای ارتجاعی بوده است، ولی هرکدام از این شکست‌های ظاهری برای مردم، به پایه‌های قدرت ارتجاع آریامه‌ری ضربه محکمی وارد کرده، و در واقع یک پیروزی بوده است. یا مثلاً رویدادهای انقلاب اکتبر را در نظر بگیریم. انقلاب اکتبر بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ جهان است، انقلابی است که چهره جهان را به کلی عوض کرده است. دولت جوان شوروی، برخاسته از انقلاب اکتبر، مجبور شد که در صلح برست لیتوفسک در مقابل آلمان سازش فوق‌العاده دردناکی را تحمل کند و بخش مهمی از مناطق کشور شوروی را به آلمان‌ها واگذار کند و خسارت فوق‌العاده زیادی را بپردازد. ظاهرش این بود که دولت انقلابی شوروی در این جریان شکست خورده است. ولی واقعیت این است که صلح برست لیتوفسک کمک کرده بقا و تحکیم حکومت شورواها، که تمام دنیای امپریالیسم را مورد تهدید قرار داده و به طرف نابودی حتمی می‌برد. یا مثلاً در جنگ دوم جهانی، آلمان هیتلری غرب اروپا را گرفت، اروپای شرقی را گرفت، وارد خاک شوروی شد، آمد تا پای دیوارهای مسکو، لنین‌گراد را محاصره کرد، ناستالین‌گراد هم آمد، ولی عاقبت نبود شد. یا مثلاً در جنگ ویتنام، آن‌وقت که آمریکایی‌ها به هانوی و هایفونگ و سایر شهرها و بندرهای شمال ویتنام حمله کردند، همه تصور می‌کردند که جنگ رفت به ویتنام شمالی و دیگر سوسیالیسم در جنوب شرقی آسیا مورد تهدید قطعی قرار گرفت. ولی آن حمله، آغاز یک فاجعه تاریخی برای امپریالیسم متفرعن آمریکا بود، که تا آن تاریخ چنین ضربه‌ای را نوش‌جان نکرده بود.

پس به این ترتیب، این یک اصل کلی است، که یک عقب‌نشینی، یک تغییر تناسب نیروها در یک مقطع، در یک منطقه و در یک نقطه، اصلاً دلیلی بر شکست نیست، بلکه می‌تواند آغازی برای یک پیروزی باشد.

حالا حوادث لبنان را بررسی کنیم: ارتش اسرائیل با تمام نیروی خود، با تمام امکانات تجهیزاتی خود، با تمام کمک‌های آمریکا، با تمام اسلحه‌های وحشتناک آمریکا، به استثناء بمب اتمی، حمله کرده است به شهری که در آنجا، به قول خود صهیونیست‌ها، هشت هزار مبارز فلسطینی و در

همین حدود هم مبارز انقلابی چپ لبنانی، کمونیست‌های لبنانی و بخشی از مسلمانان مبارز لبنانی وجود داشته‌اند، یعنی روی هم ۱۶۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ مبارز در مقابل ارتش ۲۰۰ هزار نفری اسرائیل، زیر حملات هوایی (بعضی روزها ۱۵۰ تا ۲۰۰ هواپیما ۱۱ ساعت بیروت را بمباران می‌کردند) و تمام توپخانه و تانک‌های اسرائیل قرار داشتند، ولی معذلسک به زانو در نیامدند. این همان ارتش اسرائیل است که در جنگ ۱۹۶۷، در عرض شش روز سه کشور عربی را به زانو درآورد: کشور ۳۵ - ۴۰ میلیونی مصر را به زانو درآورد، به سوریه ضربات محکمی زد، اردن را به زانو درآورد. این همان ارتشی است که ۲۰ سال بیشتر تجربه پیدا کرده، تجهیزاتش ده‌ها برابر از آن تاریخ زیادتر است. در مورد جنایت و وحشی‌گری‌اش هم که در تاریخ دیگر هیچ نمونه‌ای را در مقابله نمی‌توانیم بگذاریم، چون از فاشیسم آلمان هم جلوتر رفته است. مقاومت ۲۰ هزار نفر مبارز فلسطینی و لبنانی طی ۲۷ روز این ارتش را به زانو درآورده است. این است رویداد واقعی این مرحله از جنگ. این است واقعیتی، که ای کاش روزنامه‌های ایران هم روی آن تکیه می‌کردند، نه این که هر روز مقاله بنویسند که رهبری "ساف" خیانت کرد، تسلیم شد و رفت!

نتیجه حوادث لبنان این است که: افسانه مظلوم بودن اسرائیل برای تاریخ نابود شد. تا به حال تبلیغات صهیونیستی و امپریالیستی در دنیا این‌طور وانمود می‌کرد که اسرائیل مظلوم است، همه می‌خواهند به آن حمله کنند، عرب‌ها می‌خواهند اسرائیل را از بین ببرند، در حالی که آن بدبخت‌ها هم حق حیات دارند، آنها هم حق دارند که یک گوشه‌ای زندگی کنند. این افسانه تبدیل شد به واقعیت دیگری، یعنی چهره فاشیستی و غیرانسانی صهیونیسم، به عنوان دسته ضربتی امپریالیسم جنایتکار جهانی، در تمام دنیا آنقدر فاش شد، که حتی اکثریت مطلق یهودیان شرافتمند در دنیا عارشان می‌شود از این که خودشان را یهودی بدانند. حتی در خود کشور اسرائیل، برای اولین بار در تاریخ اسرائیل، تظاهرات عظیمی علیه رژیم صهیونیستی و جنایاتش به وقوع پیوست. آن سرهنگ ارتشی، که در راس ارتش تجاوزگر اسرائیل به صیدا وارد شد و خیال می‌کرد که می‌رود برای این که فقط امنیت سرحدات اسرائیل را تأمین کند، وقتی آن جنایات را دید، پاگوشش را کند و گفت: من در این ارتش دیگر نمی‌توانم خدمت کنم. این ارتش جنایتکار است. در نواحی عرب-نشین اسرائیل جنبش مقاومت واقعی در حال شکل گرفتن و رشد است. حتی خاخام‌های یهودی در انگلستان اعلامیه جمعی صادر کردند و دولت جنایت‌پیشه صهیونیستی در اسرائیل را محکوم ساختند. معاون حزب

است. کشور لبنان هیچوقت برای نیروهای انقلابی پایگاهی نبوده چون دولتش که در دست نیروهای مرتجع مسیحی‌ها بوده، قسمت سرحد جنوبی‌اش هم دست جاسوس اسرائیل حداد بوده، اکثریت مج لبنان هم همان‌هایی هستند که بشیر جمایل را انتخاب کرده‌اند، یمن نوکرهای آمریکا هستند. گفته می‌شود که برای رای دادن به بشیر جمایل هر کدامشان یک میلیون دلار گرفته‌اند. ارتش لبنان هم که به کلی ارتش طاغوتی طرفدار آمریکا و ارتجاع است. به سخن دیگر، لبنان هیچوقت پایگاهی برای جنبش‌های بخش ملی نبوده و فقط مبارزان فلسطینی در آن‌جا به‌طور موقت مواضع جبهه‌ای را در اختیار داشته‌اند. این مواضع جبهه‌ای اکنون جا به جا شده است.

و سرانجام اتحاد نیروهای واقعی ضدامپریالیستی در منطقه و در جهان، در نتیجهٔ حوادث لبنان، بیش از پیش تحکیم شده است. بر خلاف تمام تبلیغات زهرآگینی که از جانب امپریالیسم و صهیونیسم و یا تحت تاثیر القاعات امپریالیسم و صهیونیسم در کشور ما و در سایر نواحی می‌شد، جنبش‌های بخش فلسطین، جنبش‌های بخش عرب و کشورهای آزاد ضدامپریالیست عرب در همین حوادث بار دیگر به خوبی دیدند که دوست واقعی آنها کشورهای سوسیالیستی هستند. دیروز حافظ اسد در دیدار با نمایندگان شورای عالی اتحاد شوروی (مجلس اتحاد شوروی) که در سوریه به سر می‌برند، با تمام صراحت این دوستی را ستود و به آن ارج لازم را گذارد. از رادیوی تهران، البته با هم با یک نیش، این خبر داده شد، ولی مطبوعات امروز صبح تهران باز "یادشان رفت" که این خبر را بگذارند، برای این که این خبر به نفع آن تبلیغات زهرآگین‌شان نیست.

به این ترتیب، ما معتقد هستیم که در مجموع رژیم صهیونیستی اسرائیل و امپریالیسم آمریکا و حکومت‌های ارتجاعی عرب باخت بزرگی کرده‌اند، و برعکس، اعتبار جنبش‌های بخش فلسطین، سازمان آزادی-بخش فلسطین و مبارزانش به میزان فوق‌العاده زیادی در دنیا بالا رفته است. ما این واقعیت را از جمله در دعوت فیدل کاسترو، انقلابی بزرگ دوران ما، از یاسر عرفات برای رفتن به کوبا، می‌توانیم بخوانیم. فیدل کاسترو می‌نویسد:

"ملت کوبا در پایداری خود در برابر امپریالیسم، از سرمشق خلق ویتنام و سرمشقی که امروز نهضت پایداری فلسطین و منافقان لبنانی‌اش می‌دهند، الهام گرفته‌است."
این ارزیابی واقعا شایستهٔ مدافعان بیروت، شایستهٔ مبارزان فلسطینی و قهرمانان لبنانی است، که هنوز در سنگرهای خود به مبارزه برای

استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی ادامه می دهند.
در این جا این واقعیت را هم یادآوری کنیم که هسته اصلی مبارزان
لبنانی، که هم دوش فلسطینی ها در همه جا جنگیده اند، کمونیست های
لبنان هستند. آنها هستند، که همراه گروهی از دموکرات ها و مسلمانان
مبارز راستین ضد امپریالیست، در مقابل تمام نیروی عظیم امپریالیسم و
صهیونیسم و ارتجاع لبنان، به پیکار خود ادامه می دهند. ما از دور به گرمی
دست های آنها را می فشاریم و امید موفقیت برای آنها را در دل نگه می-
داریم.

در این جا بد نیست که در مورد حوادث لبنان مطالبی را از مطبوعات نقل
کنم. در مقاله ای که در مجله "میدل ایست" (یعنی خاورمیانه) درج
شده، و ترجمه آن در اطلاعات، مورخ سی ام مرداد ۶۱، به چاپ رسیده،
مطلب بسیار جالبی را ما می خوانیم. "میدل ایست" می نویسد:

"حتی اگر قرار باشد اسرائیلی ها ناصیح آمریکا را نادیده
بگیرند و به جنگ ادامه دهند تا بیروت ویران شود و رهبری
فلسطین در آن جا نابود گردد، این امر به معنای پایان کار
سازمان آزادی بخش فلسطین نیست. به عکس، بسیاری از
ناظران به این عقیده اند که لافاقل در درازمدت سازمان
آزادی بخش فلسطین از این رویارویی قوی تر و سالم تر بیرون
خواهد آمد. در ۱۹۶۷ برای اسرائیل ۶ روز طول کشید تا
سه ارتش عربی را شکست دهد، اما در لبنان فلسطینی ها
بیش از دو هفته جنگیده اند. نتیجه نهایی هرچه باشد،
این واقعیت برای سال های آینده پیامدهایی را در سراسر
منطقه خواهد داشت. حتی مردخای گور رئیس پیشین ستاد
ارتش اسرائیل نیز در ۱۷ ژوئن گذشته اعتراف کرد که توان
مقاومت بیش از حد انتظار بود. وی گفت: ما مجبوریم برای
آینده این حقیقت را به حساب آوریم که با نیروهایی می-
جنگیم، که برای جنگیدن آماده اند."

این نوشته دو هفته بعد از شروع جنگ نوشته شده و گفته "مردخای گور
هم در ۱۷ ژوئن است، یعنی ۱۵ روز بعد از شروع جنگ. یعنی ده روز بعد
از شروع جنگ، اسرائیلی ها فهمیدند که این تو بمیری از آن تو بمیری ها
نیست. این دفعه دیگر از آن دفعه ها نیست. این دفعه جاده آسفالت
نیست، که ما بتوانیم به راحتی پیش برویم. ضمناً حالا آن دو هفته شده ده
هفته؛ یعنی آقای مردخای گور باید شناخت خودش را از این واقعیت پنج
برابر شدت بخشد. اسرائیل باید بداند که این دفعه باید با نیروی دیگری

لیبوریت انگلستان، که یهودی است، اعلام کرد که با چنین کسانی که در راس حکومت اسرائیل هستند، من عار و ننگ می‌شود که بگویم یهودی هستم. کرایسکی رئیس دولت اتریش، که یهودی است، رژیم صهیونیستی اسرائیل را به صورت جنایت‌بارترین نوع فاشیسم محکوم کرده است. این یکی از نتایج حوادث لبنان است.

دومین نتیجه این است که چهره آمریکا، به عنوان متحد اسرائیل و طراح اصلی این جنایت تاریخی، بیش از پیش در تمام دنیا فاش شد. با کمال تأسف بازم مطبوعات ایران در این زمینه خیلی کمتر نوشتند. شما مقالاتی را که در این زمینه نوشته شده ببینید، که در ارتباط با حوادث لبنان چقدر به اتحادشوروی حمله کرده‌اند و چقدر درباره نقش آمریکا در این جنایت مطلب نوشته‌اند. من خیال می‌کنم که سه چهار برابر در جهت اول است؛ در حالی که کار به جایی رسید که حتی متحدان آمریکا هم نمی‌توانند سیاست آمریکا را تایید کنند. کشورهای اروپای غربی مانند انگلستان، فرانسه، آلمان فدرال و... سیاست اسرائیل را محکوم کردند. این هم برای اولین بار در تاریخ است.

ولی مهم‌ترین نتیجه حوادث لبنان این است که توده‌های مردم عرب با چشم باز دیدند که رهبران ارتجاعی کشورهاشان چطور خائنانه با امپریالیسم و صهیونیسم ساخته‌اند. مدت‌ها بود که رهبری کشورهایی مثل عربستان سعودی، اردن، کویت و... با قطع رابطه با مصر و با لفاظی، قیافه ضداسرائیلی به خود گرفته بودند. ولی در حوادث لبنان به خوبی قیافه واقعی آنها روشن شد. کار به جایی رسید که در کویت ۵ هزار نفر به خیابان‌ها ریختند و تقاضای قطع رابطه با آمریکا را کردند و غیره.

به نظر ما، وقتی به مجموع حوادث نگاه کنیم، می‌بینیم که حمله اسرائیل به لبنان به زیان دشمنان جنبش آزادی‌بخش منطقه خاورمیانه تمام شده و بر مواضع آنها در صحنه جهانی و در صحنه منطقه ضربه محکمی وارد آمده است. ولی در طرف مقابل، در تعادل نیروها تغییر محسوسی پیدا نشده است، چون در واقع فقط ۸ - ۱۰ هزار چریک مبارز فلسطینی از بیروت آمده‌اند به این طرف دره بقاع. واقعیت این است که اکثریت مطلق این مبارزان فلسطینی (غیربعضی از دسته‌هایی که با کشورهای مثل عراق و غیره مربوط بودند و در حقیقت در آن‌جا نقشی مثل نقش رهبران جنبش امل داشتند، که نقشی واقعا خرابکارانه بوده است) در سوریه جابه‌جا شده‌اند، یعنی در سنگر عمده و اساسی جنبش‌هایی - بخش ملی کشورهای خاورمیانه در همسایگی اسرائیل.

به این ترتیب، به نظر ما، در تعادل نیروها تغییر محسوسی پیدانشده

بجنگد. باکسانی باید بجنگد، که آماده جنگ، آماده فداکاری، آماده دفاع از حقوق ملی خود هستند. این است شناخت واقعی.

ولی با کمال تأسف در مطبوعات کثیرالانتشار و در رادیو و تلویزیون ما، تمام مطالب درست در جهت مخالف این واقعیت انعکاس و بازتاب پیدا کرده است. البته بعضی وقتها، بعضی مطالب درست نوشته می شود، ولی فقط نوشته می شود. در حالی که در واقع این نوشته ها از همان جمله بردازی هائی است که زیاد گفته می شود، ولی پشت سرش پشتوانه واقعی وجود ندارد. مثلاً روزنامه جمهوری اسلامی، در ۴ شهریور ۶۱، در سر-مقاله ای به نام "پس از مثله لبنان"، این طور می نویسد:

"ما ایقان کامل داریم که نیروهای متجاوز صهیونیستی در زیر چتر شیطانی حمایت آمریکای جهانخوار تنها به مرزهای لبنان محدود نخواهند شد. سوریه در جبهه پایداری، بیش از دیگران در خطر است و در این برهه از زمان بسیار لازم است که جبهه پایداری برای تقویت این کشور اسلامی دست به اقدامات عملی تری بزند و موازی با آن، همانسان که ملت های مسلمان جهان مشتاقانه می خواهند، باید به تنبیه لازم رژیم های مرتجع، که با خیانت خویش آتش بیار معرکه لبنان و زمینه ساز توطئه خونین سرکوب فلسطینی ها شدند، پرداخته شود تا پس از این جرات و جسارت هم-نوایی با امپریالیسم و صهیونیسم از آنان سلب گردد."

خوب، شناخت اول این مقاله درست است. امپریالیسم و صهیونیسم ممکن است که به لبنان اکتفا نکنند و بخواهند که حتی سوریه را مورد تجاوز قرار دهند. ولی این سؤال هم مطرح است که: امپریالیسم، با علم به این که سوریه، مانند کشورهای دیگری که در نقاط خیلی خطرناک در جبهه جهانی نیروهای ضدامپریالیست در مقابل امپریالیسم قرار دارند، مثل کوبا، یمن دموکراتیک، آنگولا، موزامبیک، ولی جرات حمله به این کشورها را نمی کند. یا این که یمن دموکراتیک کوچک دو میلیون جمعیتی واقعا در محاصره نیروهای امپریالیستی و مصر و سودان و سومالی و عربستان سعودی و عمان است، ولی امپریالیسم جرات حمله به آن را ندارد. چرا؟ برای این که ما می دانیم آن روزی که امپریالیست ها و رژیم های ارتجاعی عرب حمله به یمن دموکراتیک را تدارک دیدند، اتحاد شوروی اعلامیه ای رسمی صادر کرد مبنی بر این که یمن دموکراتیک دوستانی در دنیا دارد که در ساعات دشوار آن را فراموش نخواهند کرد. و همین کافی بود که امپریالیست ها و دستیارانش ماستها را کیسه کنند و به این نتیجه برسند، که حمله به یمن

دموکراتیک صرف ندارد. سوریه هم در چنین وضعی است. صرف نظر از این که خود توجه دادن به سوریه می تواند گمراه کننده باشد، ولی فرض کنیم که درست هم باشد. خوب، روزنامه «جمهوری اسلامی پیشنهاد» می کند که جبهه «پایداری بایستی» حالا به کشور سوریه کمک کند؛ یعنی لیبی با سه میلیون جمعیت و یمن دموکراتیک با دو میلیون جمعیت و الجزایر از راه دور باید به سوریه کمک کنند. مسلماً کشورهای جبهه پایداری به سوریه کمک خواهند کرد، ولی ما بایستی ببینیم که ما چگونه می توانیم به سوریه کمک کنیم. به نظر ما، اگر نویسندگان روزنامه «جمهوری اسلامی» مراجعه کنند به آن مقاماتی که مأمور گسترش مناسبات ما با کشور سوریه هستند، و بخصوص به مسائل اقتصادی و اجرای قرارداد بازرگانی میان ایران و سوریه توجه کنند، خیلی زود به این نتیجه خواهند رسید که وضع خیلی ناچورت تر از آن است که بشود درباره آن صحبت کرد؛ یعنی باید آشکارا گفت که در مناسبات رسمی و عملی ایران با کشور دوست و برادر سوریه - که مطابق گفته «حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی» از هر کشور دیگری به جمهوری اسلامی ایران نزدیک تر است و در جنگ دفاعی ما علیه تجاوز عراق بیش از هر کشور دیگری از مواضع دولت جمهوری اسلامی ایران عملاً پشتیبانی کرده است - خرابکاری می شود. نویسندگان روزنامه «جمهوری اسلامی» دولتمردانی که با این مسائل روبرو هستند، اگر این مسائل را بررسی کنند، با حقایقی آشنا خواهند شد، که آنها را به تعجب خواهد انداخت.

ناراضی تراشی یکی از شیوه های اساسی ضدانقلاب برای سست کردن پایه های انقلاب است.

پرسش: در تحلیل حزب به مناسبت پایان سومین سال انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن، در فهرست طرح های تبهکارانه «امپریالیسم و ضد-انقلاب برای ناتوان ساختن جمهوری اسلامی ایران»، به مسئله «ناراضی-تراشی توجه ویژه ای شده بود. در ماه های اخیر، در همه زمینه های زندگی اجتماعی، به طور روزافزون و هر روز به صورت بارزتری به چشم می خورد، که یک جریان معینی تنها در جهت ناراضی تراشی کار می کند و از طرف حاکمیت جمهوری اسلامی هم مقابله شایسته ای با این جریان دیده نمی شود. به نظر شما، آیا تهدیدی از این جهت متوجه سرنوشت انقلاب

پاسخ: به نظر ما، این پرسش کاملا درست است. این صدا فقط از طرف دوستان ما هم بر نمی خیزد، بلکه از طرف بعضی از دولتمردان، بعضی از مسئولان جمهوری اسلامی و پیروان پروپاقرص خط امام هم عین این فریادهای دردناک شنیده می شود. مثلا در نامه آقای دکتر شیبانی، که در روزنامه جمهوری اسلامی، مورخ ۳۱ مرداد ۶۱، منتشر شد، از جمله گفته می شود که: "برادران و خواهران! مسئولیت خیلی سنگین است." در این نامه آقای دکتر شیبانی به فشارهای طاقت فرسایی که به مردم محروم در همه زمینه ها و بویژه در زمینه مسکن و خوارو بار و دارو وارد می آید، اشاره می کند و هشدار می دهد. امام جمعه وقت تهران و رئیس مجلس هم در دو خطبه نماز جمعه به محترکین حمله شدید کرده است. از این نمونه ها خیلی زیاد دیده می شود. ولی در عمل ما می بینیم که محترکین خیلی راحت به غارت خود ادامه می دهند و مردم هم گام به گام ناراضی تر می شوند و سؤال می کنند که: چرا علیه این نیروهای ناراضی تراش اقدامی نمی شود؟

ولی نیروهای ناراضی تراش فقط محترکین نیستند. این ها فقط جنایت کاران اقتصادی هستند. این ها بخشی از ناراضی تراشان هستند. آن طور که ما در آن تحلیل بیان کردیم، ناراضی تراشی یکی از شیوه های اساسی جبهه داخلی ضدانقلاب است برای سست کردن پایه های واقعی انقلاب، یعنی جدا ساختن مردم و نیروهای مردمی از رهبری حاکمیت جمهوری اسلامی ایران. این ناراضی تراشی به اشکال مختلف انجام می گیرد. ما نمونه های جالبی داریم. البته اگر از من آدرس این افراد را بخواهید، من نمی توانم بدهم، چون این کار ما نیست که این نوع در مبارزه شرکت کنیم.

مثلا درباری در یکی از این موسسات دولتی گفته است که: من روزی دو بیست تا ناراضی درست می کنم. هر کسی می آید، به یک بهانه ای از او ایراد می گیرم، تندی می کنم، بد اخلاقی می کنم. هیچ ایرادی هم به من نمی توانند بگیرند، چون سر نماز جماعت هم می روم و همه این قبیل کارهایم را درست انجام می دهم، ولی همچین حسابی آن کاری را که دلم می خواهد، می کنم! حالا ببینید، چند تا از این دربان ها هستند. یا مثلا یک افسر طاغوتی، که خودش را، با ریش و تظاهر به مذهب، توانسته است خوب جا بزند، گفته است که: من با این سربازهای تازه وارد چنان رفتار می کنم، که کینه ای به ما (یعنی "ما"ی مکتبی، "ما"ی ریش گذاشته)

پیدا کنند، که آن سرش ناپیدا باشد. من سرباز را صدا می‌کنم و بی‌خودی به او فحش می‌دهم. یکی دیگر را صدا می‌کنم و ایراد بیجا از او می‌گیرم و می‌دهم ده ضربه به او بزنند. یکی را بیپوده می‌فرستم زندان. هم‌این‌ها و قوم و خویش‌هایشان به دشمنان "ما" تبدیل خواهند شد. نمونه دیگری را روزنامه کیهان در روز ۲۷ مرداد ۶۱ منتشر کرده است، که جزء شاهکارهاست:

"به گزارش خبرنگار شمال غرب کیهان - دو جوان ۲۳ و ۲۵ ساله... مامور دادگستری و مامور مبارزه با مواد مخدر مستقر در پل رومی هفته گذشته به جرم زنای محصنه با زن شوهردار درمقابل دیدگان متحیر مادرش، بازداشت شدند. در تحقیقات اولیه نامبردگان به ده‌ها فقره کلاهبرداری و اخاذی مسلحانه، که با در دست داشتن حکم معتبر دادستانی مرتکب شده بودند، اعتراف کردند. این دونفر هفته گذشته در ادامه بزهکاری‌های متعدد خود، با در دست داشتن سلاح و حکم معتبر دادستانی به منزلی واقع در خیابان شادمان مراجعه کرده و با این عنوان که قصد جستجوی خانه و یافتن مواد مخدر را دارند، وارد منزل مزبور شده، سپس به زن صاحب‌خانه حمله برده و درمقابل دیدگان بهت‌زده مادرش به او تجاوز کردند... این دو نفر پس از دستگیری و تحقیقات اولیه به ده‌ها فقره اخاذی و آزار و اذیت مردم اعتراف کردند (واقعا تکان‌دهنده است!)... برادر هاشمی رئیس پلیس قضایی دادگستری... گفت: این عناصر ناپاک بایستی به شدیدترین وجه ممکن مجازات شوند تا درس عبرتی باشد برای مامورین دیگر، که احیانا به طرق دیگر به آزار و اذیت مردم می‌پردازند."

روزنامه اطلاعات، مورخ ۶۱/۵/۲۱، نمونه دیگری را می‌نویسد:

"مهدی میرزازاده مدیرعامل شرکت دخانیات ایران... گفت: اطلاعات به‌دست آمده نشان می‌دهد که یک‌کارتل بسیار پیچیده و شبکه‌بندی شده، در ایران بازار سیاه سیگار را ایجاد کرده است..."

و این سیگاری است که در انحصار دولت است، و آن وقت یک "کارتل بسیار پیچیده و شبکه‌بندی شده"، بازار سیاه سیگار ایجاد کرده است! این را دیگر ما نمی‌گوییم. آقای مهدی میرزازاده مدیرعامل شرکت دخانیات

ایران می گوید!

خوب، حالا بایستی دید که چطور می شود که عناصری مثل این دو جوان می توانند مامور مبارزه با مواد مخدر در یک کمیته انقلابی بشوند، ولی خودشان دهها فقره اخاذی کنند و به آزار و اذیت مردم بپردازند و بالاخره بعد از یک چنین جنایت ردیلانه‌ای گرفتار شوند؟ خود این واقعه در هر جامعه‌ای ممکن است پیش بیاید. ولی آن چیزی که به این پدیده میدان می‌دهد، نگرانی‌آور است. چطور می‌شود که این‌ها به کمیته انقلابی راه پیدا می‌کنند و می‌توانند خودشان را مدت‌ها در آن جا نگه دارند و مدت‌ها بزهکاری کنند، بدون آن که کسی متوجه شود؟ چطور می‌شود که در کشوری که انحصار دخانیات در دست دولت است، یک "کارتل بسیار پیچیده و شبکه‌بندی شده"، بتواند در سراسر ایران نرخ روز سیگار را بالا ببرد، پایین بیاورد و در تمام چهارراه‌های ایران عمل کند؟ هیچ دستگاه دولتی با این دقت نمی‌تواند عمل کند، که دستگاه پخش سیگار عمل می‌کند، و گیر هم نمی‌افتد! تا کتون اقلا صدها نفر از پخش‌کنندگان هروئین و تریاک را گیر آورده و مجازات کرده‌اند، ولی از این "کارتل بسیار پیچیده و شبکه‌بندی شده" سیگار، تا کتون یک نفر را پیدا نکرده‌اند! این‌ها کجا هستند؟ در کدام نقاط گرهی هستند که می‌توانند این‌طور خودشان را نگه دارند؟ به سازمان مجاهدین، با تمام آن پیچیدگی و مخفی بودنش، سپاه پاسداران و کمیته‌ها توانستند یک چنین ضرباتی وارد آورند، ولی کسی به این کارتل سیگار، که میلیاردها در سال سود می‌برد، به هیچ‌وجه نمی‌تواند نزدیک هم بشود.

پس ما می‌بینیم که ناراضی‌تراشی اشکال مختلف دارد. ناراضی‌تراشی را ما در جریان زیاده‌روی‌هایی هم که در مورد حجاب‌زنان می‌شد، دیدیم، تا بالاخره حاکمیت آن را شناخت و با اقدام بسیار جدی توانست کمی جلوی آن را بگیرد. ناراضی‌تراشی را در گران کردن مایحتاج مردم هم می‌بینیم. ضمناً با کمال تأسف باید بگوییم که تمام شلاق‌ها و جریمه‌ها کوچک‌ترین تأثیری نکرده است. با کمال تأسف باید بگوییم که آماری را که آقای نخست‌وزیر درباره تورم و گرانی دادند، خیلی دور از واقعیت است. مردم این گفته را، که در سال گذشته فقط ۱۵٪ زندگی گران شده، به عنوان شوخی و مزاح تلقی می‌کنند، زیرا واقعیت زندگی روزمره مردم را با آن چیزهایی که مردم هر روز می‌خرند و به آنها احتیاج مبرم دارند، باید سنجید، نه با نرخ اتومبیل بنز و کادیلاک یا چیزهایی که اصلاً مردم به آنها احتیاجی ندارند. باید دید کرایه خانه چقدر بالا رفته، گوشتی که مردم باید بخرند چقدر بالا رفته، صابونی که مردم باید از بازار آزاد

بخرند - چون سهمی که دولت می‌دهد، کافی نیست - چقدر بالا رفته؟
وقتی این‌ها را حساب کنید، آن وقت ۱۵٪ گرانی به عنوان شوخی تلقی
خواهد شد.

به این ترتیب، ما معتقد هستیم که جریان ناراضی کردن از طرف طیف
وسعی که تمام نیروهای مخالف خط ضد امپریالیستی و مردمی در حاکمیت
را دربرمی‌گیرد، دنبال می‌شود؛ یعنی نه تنها نیروهای ضد انقلابی، بلکه
آن نیروهایی هم، که حجت‌الاسلام خوئینی‌ها به آنها اشاره کرد، یعنی
نیروهای راست در حاکمیت و نیروهای فرصت‌طلب، که به گفته آقای
خوئینی‌ها، باریش و نماز و نظایر آن، فقط می‌خواهند موقعیت ممتازی برای
خودشان به دست آورند، ناراضی‌تراشانند. علاوه بر این، نیروهای قشری
هم، با اشتباهات خود و با افراط در مسائل مذهبی، کوشش می‌کنند که
مردم را ناراضی کنند. امروز وسیله عمده این طیف عظیم، از ضدانقلاب
گرفته تا قشربون و فرصت‌طلبان، برای رسیدن به اهدافشان عبارت است
از تشدید نارضایتی مردم.

باید گفت که با کمال تأسف، علیه این جبهه عظیم خطرناک هنوز
اقدام جدی آغاز نشده است؛ اقدام جدی برای لجام زدن به تروریسم
اقتصادی، اقدام جدی برای جلوگیری از دزدی و رشوه و غارتگری در
بنیادها و دستگاه‌های دولتی. در زمینه‌های دیگر هم ناراضی‌تراشی
می‌شود. به نظر ما، سیاست‌های وزارت کار به‌طور خیلی جدی در جهت ناراضی
کردن کارگران است. ما امروز بیش از ۴ میلیون کارگر صنعتی و صنفی
داریم، که در نتیجه تصمیمات رنگارنگ غیرکارگری و مقداری ضدکارگری،
هر روز به‌طور محسوس ناراضی می‌شوند. این عدم رضایت حتی در
اظهارات بعضی از نمایندگان حاکمیت هم احساس می‌شود. وزارت بازرگانی
با میدان دادن به غارتگران، مثل همان بنگاه پخش آهن و نمونه‌های
دیگر، کمک خیلی زیادی می‌کند به بالا رفتن قیمت‌ها، و در نتیجه،
آگاهانه و یا ناآگاهانه، در جهت همین ناراضی‌تراشی عمل می‌کند. بخش
خصوصی هم که کار خودش را می‌کند.

با کمال تأسف بایستی گفت که در جریان توزیع کالاهایی، که مطابق
تصمیم دولت بایستی به‌طور عادلانه بین مردم تقسیم شود، و قسمت اعظم
آن از راه مساجد انجام می‌گیرد، هم خیلی بی‌رویه‌گی وجود دارد. بی-
رویه‌گی آنقدر زیاد است، که در بعضی جاها حتی به برخورد مردم با
مقامات مسجد منجر می‌شود. در توزیع بین تعاونی هم وضع بهتر از این
نیست. از طرف مقامات موثری کوشش زیادی می‌شود برای این که تعاونی‌ها
در عمل در دست همان تجار و حاجی‌آقاها و میلیونر محل قرار بگیرد و از

دخالت خود مردم در تعاونی‌ها، که تعاونی‌های مصرف است و مال خودشان است، یعنی مثل این است که مامور خرید برای خودشان تعیین کنند، به‌طور خیلی جدی جلوگیری می‌شود. در این جا هم باز زیر عنوان مذهبی بودن، مکتبی بودن و تصدیق مسجد داشتن، وضع به سود همان جریان ناراضی‌تراشی تمام می‌شود، نه به سود جهت‌گیری انقلابی برای کمک به توده‌های محروم جامعه.

به این ترتیب، به‌نظر ما، پدیده تازه‌ای در حال رشد است. این پدیده عبارت است از پیدایش یک قشر واقعاً مرفه تازه به‌دوران رسیده، که چه از راه احتکار و چه از راه رشوه‌گرفتن و سوءاستفاده از مقامات خود در تمام دستگاه جمهوری اسلامی، طی همین سه چهار سال به ثروت‌های بی‌سابقه‌ای رسیده‌اند. فقط یک نمونه‌اش را آیت‌الله صدوقی در آخرین خطبه نماز جمعه قبل از شهادتش، گفت، که فلان تاجر فرش به وی گفته است که: ما در یک سال به اندازه ۲۰ سال گذشته سود برده‌ایم! و امثال این سود بردن‌های بیست برابر و سی برابر و پنجاه برابر در یک سال، تعدادش دیگر انگشت‌شمار نیست، از یک تاجر فرش و دو تاجر فرش هم نیست، بلکه از این قبیل صدها نفر هستند.

به‌نظر ما، از یک راه آسان می‌شود این‌ها را پیدا کرد. کافی است که به دفاتر اسناد رسمی مراجعه شود و یا در مناطق شمال، مثلاً از خیابان بولوار و یا یک کمی بالاتر، به خانه‌هایی که در این سه‌چهار سال اخیر خریداری شده است، مراجعه شود و معلوم گردد که آنهایی که این خانه‌ها رادو میلیون، سه میلیون، پنج میلیون، ۱۲ میلیون، ۱۸ میلیون تومان خریده‌اند، این پول‌ها را از کجا آورده‌اند، و چقدر از این‌ها مشمول اصل ۴۹ قانون اساسی می‌شوند؟! بپرسند که: آقا، این پول‌ها را تو از کجا آورده‌ای؟ حقوق اداری که بیشتر از ۷ هزار تومان نیست، همان‌طور که شهید رجایی برای وزیران و نخست‌وزیر معین کرد. با ماهی ۷ هزار تومان چطور می‌شود در عرض یک مدت کوتاه این میلیون‌ها را سرهم کرد و خانه‌هایی به این خوبی خرید؟! اگر ما این‌ها را برویم ببینیم، آن وقت معلوم می‌شود که بسیاری از این جنایتکارانی، که دو نفرشان را به آن شکل پیدا کردند، جنایتکاران بزرگ‌تری هستند در زمینه اقتصادی، که مشغول غارتگری هستند، و با غارتگری مشغول ناراضی کردن مردم‌اند.

به‌نظر ما، اصل مسئله این نیست، که دو جوان فاسد پیدا شده‌اند و خودشان را جا زده‌اند. اصل مسئله در دو عیب بزرگ است، که اگر با این دو عیب بزرگ مبارزه نشود، محال است که کار به سامان برسد. این دو عیب به نفع تمام ناراضی‌تراش‌ها در ایران و منبع خطر بزرگی برای انقلاب

است: یکی از این دو عیب عبارت است از وجود نظام غارتگر سرمایه‌داری. این نظام غارتگر سرمایه‌داری منبع تمام این جنایات است. تا وقتی که تاجر یا فروشنده کالا می‌بیند که جنسش را می‌تواند انبار کند و بعد به قیمت ده برابر، بیست برابر بفروشد، چرا بیاید به ارشاد امام جمعه؟ خیلی خیلی انسان‌دوست و مردمی گوش کند؟ چرا بیاید جنسش را با نرخ ۵٪ و ۱۰٪ سود بفروشد؟ یکی از این فروشندگان سیگار، صاف و ساده به خریدارش گفته است که: مگر من دیوانه هستم که سیگاری را که می‌توانم ۱۷ تومان بفروشم، به شما بدهم ۷ تومان؟! از این آدم گردن کلفت تا حالا صدبار شکایت هم شده، ولی هیچ‌گونه رسیدگی به عمل نیامده است. او هم با کمال وقاحت می‌گوید که چرا وقتی می‌تواند سیگار را ۱۷ تومان بفروشد، بیاید این سیگار را هفت تومان بفروشد به اهل محل؟! تازه اگر خواست، یک دفعه می‌دهد، ولی دو دفعه‌اش را نمی‌دهد! پس اصل مسئله، نظام سرمایه‌داری است. تا این نظام هست، این نابه‌سامانی‌ها را نمی‌توانیم از بین ببریم. تمام حرف‌های دیگر خواب و خیال است.

برادران مبارز دولتمرد اسلامی، این حرف را از ما بشنوند! تمام ارشادهای شما در این نظام، که به‌طور عینی عمل می‌کند و نمی‌تواند خودش از روی سایه خودش ببرد، اثری ندارد. سرمایه‌داری در جهت تکاثر عمل می‌کند و نمی‌تواند عمل نکند. البته ممکن است شما استثنایی پیدا کنید؛ مثلاً چند سرمایه‌دار پیدا کنید که انسان باشند، حاضر باشند که همه ثروت خود را در راه توده‌ها بدهند؛ ولی سرمایه‌دار، به‌عنوان طبقه، همان چیزی که حزب جمهوری اسلامی وجودش را نفی می‌کند، طبقه‌ای که صدها هزار نفر را در برمی‌گیرد، در جهت تکاثر عمل می‌کند. قانون موجودیت سرمایه‌داری این است. تا سرمایه‌داری وجود دارد و تا سرمایه‌دار آزاد است و به او لجام زده نشده و با قوانین محکم و با مجازات‌های سخت، جلوی زیاده‌روی‌هایش گرفته نشده، همین‌طور عمل خواهد کرد.

به این ترتیب، این اصل مسئله است و مبارزه با آن هم، با حرف و با شعار غیرممکن است. شما می‌توانید ما را به علت گفتن این مطالب، بگیرید و سنگسار کنید. ولی سه سال دیگر خواهید فهمید که حرف ما درست است. مبارزه با سرمایه‌داری با هیچ‌چیز به ثمر نمی‌رسد، مگر با تقویب بخش دولتی تولید و توزیع، با تقویب بخش واقعا تعاونی مردمی، نه تعاونی سرمایه‌داران میلیاردی بازار. مسخره کردن قوانین اقتصادی به این شکل است که تجار درجه اول یا کارخانه‌داران درجه اول کمیوت‌ساز بیایند

بگویند که: ما تعاونی تهیه کمپوت تشکیل داده‌ایم! این منخره است. البته ماهیچ وقت نمی‌گوییم که بخش خصوصی را یک دفعه از میان ببرید. این هم نمی‌شود، و از بین بردن فوری آن به ضرر جامعه است، ولی بایستی در جهت محدود کردن و کنترل کردن آن عمل کرد. کنترل بخش خصوصی هم با احکام ارشادی انجام پذیر نیست. کنترل بخش خصوصی دستبند می‌خواهد. دزد است، باید جلوی او را گرفت که نیاید به خانه مردم.

دومین علت بروز این پدیده‌ها عبارت است از انحصارطلبی در حاکمیت، و این خطر از اولی کمتر نیست. به مسئله انحصارطلبی ما بارها اشاره کرده‌ایم. انحصارطلبی، یعنی عدم توجه به نظر دگراندیشان و دیگران به‌طور کلی، آن هم نه فقط در داخل کشور، بلکه عدم توجه به تجربه جنبش‌های انقلابی و حکومت‌های انقلابی در دنیا، عدم توجه به دشواری‌هایی که آنها داشته‌اند و راه حل‌هایی که برای رفع دشواری‌ها پیدا کرده‌اند، و تصور این که ما بهتر از همه می‌دانیم و بهتر از همه می‌فهمیم و بهتر از همه تمام مشکلات را حل خواهیم کرد. در تشدید این روند، تشدید دشواری‌هایی که انقلاب با آنها روبه‌رو است، مقدار زیادی تاثیر دارد. ولی به هر حال، تا این انحصارطلبی واقعا جانشین نشود بایک واقع بینی اجتماعی، سیاسی و انقلابی، ما آن را یک تهدید بزرگ برای سرنوشت انقلاب تشخیص می‌دهیم و یکی از پایه‌های تشدید این روند خرابکارانه نارضایتی‌تراشی، که بزرگ‌ترین تهدید برای سرنوشت انقلاب است - اگر امروز نباشد، برای فردای انقلاب است - ارزیابی می‌کنیم. ما در این باره بارها صحبت کرده‌ایم و باز هم به موقع خود مفصل‌تر بحث خواهیم کرد.

تعطیل دانشگاه‌ها به زیان انقلاب بود. تاخیر در بازگشایی دانشگاه‌ها باز هم بیشتر به زیان انقلاب است. انقلاب فرهنگی فقط مربوط به آموزش عالی نیست، بلکه تمام زندگی فرهنگی اجتماعی را در بر می‌گیرد.

پرسش: بیش از دو سال از تعطیل دانشگاه‌ها با شعار لزوم "انقلاب فرهنگی" می‌گذرد. نظر شما درباره نتایج تعطیل دانشگاه‌ها و "انقلاب فرهنگی" چیست؟

پاسخ: واقعا هم این مسئله بسیار اساسی است، که در جامعه فاسد و منحل غرب زده، آمریکایی شده، آریامهری، انقلاب می بایستی تغییرات بنیادی فرهنگی به وجود آورد. انجام انقلاب فرهنگی در جامعه ای که انحطاط فرهنگی آن را فرا گرفته بوده است، حتما یکی از ضرورت های عمده هر انقلاب و از آن جمله انقلاب ما است.

ولی واقعیت این است که انحطاط فرهنگی فقط مربوط به آموزش عالی یا آموزش و پرورش و یا اصلا مجموعه نظام آموزشی ما نبوده است. انحطاط فرهنگی تمام شئون زندگی اجتماعی ما را به طور وحشتناکی فرا گرفته است. سه سال ونیم از انقلاب می گذرد. اگر ما بخواهیم ارزیابی بی طرفانه و دوستانه ای از انقلاب فرهنگی بکنیم، بدون بغض و بدون این که بخواهیم کسی را محکوم بکنیم، بایستی بگوییم که با کمال تأسف، در عین حال که گام های مثبتی از طرف حاکمیت انقلابی در زمینه انحطاط زدایی از زندگی اجتماعی برداشته شده، ولی در بیشتر موارد این گام ها در سطح باقی مانده است.

باید دانست که انحطاط فرهنگی نه فقط دانشگاه ما، بلکه تمام زندگی و فرهنگ اجتماعی ما را گرفته است. مثلا همین بی سوادی را بگیرید. این بی سوادی فوق العاده سنگین در جامعه ایران، یکی از محصولات استعمار و امپریالیسم است، یک انحطاط فرهنگی است.

ما می دانیم که کشورهای انقلابی در عرض سه چهار سال بی سوادی را از بین برده اند. کوبای انقلابی، که ۶۵٪ تا ۷۰٪ بی سواد داشت، در یک برنامه چهار پنج ساله مبارزه با بی سوادی، بی سوادی را به کلی ریشه کن کرد. در ویئتنام انقلابی هم به همین شکل عمل شد. در بسیاری از کشورهای دیگر هم، که به همین شکل عمل کردند، مبارزه با بی سوادی خیلی سریع نتیجه داد.

و اما در ایران، کافی بود که فقط به سینماهای تهران، به کافه های تهران، به تمام زندگی روزمره مردم تهران، توجه کنید، تا معلوم شود که انحطاط فرهنگی یعنی چه؟ سینماهای تهران دچار کثیف ترین انحطاط فرهنگی شده بودند. اکثریت تئاترهای تهران کثیف ترین انحراف برای جوانان بودند. همین دو زمینه فوق العاده بزرگ تقریبا تمام نسل جوان ما را دربر می گیرد، چون این ۶۵٪ بی سواد، اکثریت سنگین شان جوانان بی سواد هستند. آنهایی که به سینما می روند، اکثریت مطلقشان جوانان ما هستند. ولی ما می بینیم که در این سه سال و نیم مبارزه با بی سوادی در سطح باقی مانده و هیچ عمل جدی در این زمینه انجام نگرفته است، در حالی که نیروهای عظیمی بودند، که می توانستند در این مبارزه شرکت

کنند؛ ولی نه فقط آنها به خدمت گرفته نشدند، بلکه با تمام قوا، با تمام وسائل و گاهی اوقات با شیوه‌هایی که به هیچ وجه باطن انسانی که نداشت هیچ، ظاهر انسانی هم نداشت، دور رانده شدند. نتیجه این که، بی‌سوادى در همان سطح خودش نشست و روزبه‌روز هم توسعه پیدا می‌کند. حالا به سینماها نگاه بکنیم. همین امروز بروید به سینماهای تهران و ببینید که چه نمایش می‌دهند؟ ما آمار گرفته‌ایم: همین امروز در ۱۰۰ سینمای تهران ۵۴ فیلم نمایش می‌دهند، که ۴۴ فیلم از منحن‌ترین فیلم‌های غربی است. درست فیلم‌هایی است که در زمان طاغوت با همان کثافات نشان داده می‌شدند. مطابق آمار، در تهران بیش از ۲۰۰ هزار نفر در روز، در پنج سئانس، به این سینماها می‌روند و این فیلم‌ها را می‌بینند. فکر بکنید که روزانه در ایران، در مکز صد‌ها هزار نفر از جوانان ما، این سم مهلک تربیت غربی و آمریکایی تزریق می‌شود. جوانان ما، که دیپلم گرفته‌اند، هیچ کاری ندارند، چون به دانشگاه هست و نه کار، ورزش هم که نمی‌توانند بکنند، آن وقت می‌روند به این سینماها و تحت تاثیر القانات این فیلم‌ها قرار می‌گیرند. انقلاب فرهنگی باید در این جا بشود، که میلیون‌ها نفر را دربر می‌گیرد. ولی ما می‌بینیم که در این زمینه‌ها کار تماماً در سطح باقی مانده است. چند فیلم اجتماعی، انقلابی، مبارزه‌جویانه و ضدامپریالیستی هم که در سینماها نشان داده شدند، کارتل لیبرال‌ها و ناراضی‌تراشان در مجلس به‌راه افتاد که: ای فغان، کمونیست‌ها تمام سینماهای ایران را گرفتند! در حالی که در همان تاریخ که آنها این دروغ را می‌گفتند، ۷۵٪ فیلم‌ها آمریکایی و اروپای غربی بود. بالاخره هم جوی ایجاد کردند که جلوی همه فیلم‌های مترقی را گرفتند. شد نه شرقی، ولی همه‌اش غربی!

به نظر ما، انقلاب فرهنگی بایستی تمام زمینه‌های فرهنگی اجتماعی را دربر بگیرد. ولی خوب، حالا این طور شده است که انقلاب فرهنگی فقط به آموزش عالی مربوط شده است. ما موافقیم که لازم بوده است در آموزش عالی انقلاب فرهنگی انجام بگیرد، برای این که دانشگاه‌های ما، آموزش عالی ما، هم مثل تمام شئون دیگر زندگی اجتماعی ما، دچار آمریکازدگی فوق‌العاده شدیدی است و واقعاً دچار انحطاط عجیبی شده است. ولی ببینیم که واقعاً برنامه "انقلاب فرهنگی" در دانشگاه‌ها عملی شد، یا این که این هم، با کمال تأیید، مثل سایر اقدامات، در شعار باقی ماند و در واقعیت فقط گام‌های خیلی غیرموثر و غیربنیادی برداشته شد؟

اولین نتیجه "انقلاب فرهنگی" به این شکل عبارت است از تعطیل

دانشگاهها. موضوع آنقدر حاد و وخیم شد که امام خمینی، با یک تذکر فوقالعاده شدید، گفتند که با این برنامه‌ای که شما برای انجام انقلاب فرهنگی چیده‌اید، تا ۲۰ سال دیگر هم دانشگاهها را نمی‌شود باز کرد. دانشگاهها را هرچه زودتر باز کنید. این دستور باز کردن دانشگاهها بود. ولی مثل این که دستور امام خمینی شنیده نشد، چون از باز کردن دانشگاهها هیچ خبری نیست؛ حتی آنقدر خبر نیست که در مجلس هفته پیش، ۶۰ نفر نماینده با یک خروش، با یک صدای دردناک، طرحی را آوردند که اقلاً سال اول دانشکده‌های پزشکی را در سال آینده باز کنید؛ یعنی دیگر همه می‌دانند که دانشکده‌های دیگر به این آسانی‌ها و به این نزدیکی‌ها باز شدن نیست! و بالاخره هم با تمام فشاری که این نمایندگان آوردند، باز شدن دانشکده‌های پزشکی افتاد به بهمن ماه، یعنی به تقریباً ۶ ماه دیگر! البته هنوز زندگی باید نشان دهد که آیا در بهمن ماه هم دانشکده‌های پزشکی باز خواهد شد یا نه، برای این که، به نظر ما، بدون تردید دست‌هایی هستند که نمی‌خواهند بگذارند دانشگاهها باز شود. ما در این زمینه همانقدر کم تردید داریم که در وابستگی قطب‌زاده به "سیا"، در وابستگی بنی‌صدر به ضدانقلاب، در وابستگی امیرانتظام به سفارت آمریکا. مشخصات این افراد را هم تنها ما نداده‌ایم. اگر در گفته‌ها و نوشته‌های نمایندگان برجسته خط امام هم نگاه کنیم، از آن جمله در مصاحبه حجت‌الاسلام خوئینی‌ها، می‌شود آدرس عده‌ی زیادی از این افراد را پیدا کرد، که چگونه عمل می‌کنند، چه شعارهایی می‌دهند، چطور پرده‌ی دود ایجاد می‌کنند، برای این که به هدف‌های خود برسند. این‌ها را بگردیم و پیدا کنیم. زندگی هم نشان خواهد داد که اسم کسان دیگری هم، از زمره سیدضیاء تا قطب‌زاده، در این لوحه ننگ و خیانت خواهد آمد.

به این ترتیب، به نظر ما، مسئله باز کردن دانشگاهها خود یکی از میدان‌های نبرد دو گرایش است: گرایش ناراضی‌تراشان، گرایش خرابکاری علیه حاکمیت جمهوری اسلامی و گرایش کسانی که می‌خواهند سمت‌گیری ضدامپریالیستی و مردمی انقلاب ادامه پیدا کند.

در مقابل همین طرح دوفوریتی عده‌ای از نمایندگان مجلس، بیتید چه بهانه‌هایی آورده می‌شود. یکی از مهم‌ترین بهانه‌ها این است که: جوانان مکتبی ما در جبهه‌ها هستند؛ اگر دانشگاهها را الان باز کنید، توده‌ای‌ها دانشگاهها را تسخیر خواهند کرد! یکی دیگر کار را خیلی بالاتر می‌برد. آقارحیمی نماینده مجلس می‌گوید: حالا چه عجله‌ای دارید دانشکده پزشکی را باز کنید؟ اگر پزشک می‌خواهید، دانشجویان را بفرستید خارج که تحصیل کنند. ما دو سال پیش هم می‌توانستیم عده‌ای

را بفرستیم، ولی نفرستادیم. هنوز هم دیر نشده، بفرستید!

ببینید، بهانه باز نکردن دانشگاه عبارت از این است که: دانشجوی بفرستید به خارج برای تحصیل کردن! ولی سرنوشت این دانشجویانی که می‌روند به خارج برای تحصیل پزشکی، چه بوده است؟ مطابق گفته وزیر بهداشتی در آمریکا ۶ هزار نفر طبیب ایرانی هست. طبق آمار دیگری ۶ تا ۸ هزار طبیب ایرانی هم در آلمان غربی و انگلستان و فرانسه و اطریش و... مشغول کارند. با توجه به این که از ۱۶ هزار طبیب ایرانی در سال ۱۳۵۸، ۲ تا ۴ هزار نفر طی سه چهار سال گذشته به خارج رفته‌اند و برنگشته‌اند، آن وقت معلوم می‌شود که تعداد پزشکان ایرانی در خارج، از تعداد پزشکان ایرانی در ایران بیشتر است! حالا دانشجوی به خارج بفرستید، به آنها دلار بدهید، به خانواده‌هایشان ارز بدهید که بروند آنها را ببینند، یکی صد هزار تومان هم طلا و جواهر به آنها بدهید، تا بروند برای آمریکا کار کنند! مگر نه این است که از ۱۳ - ۱۲ هزار طبیعی که در ایران باقی مانده‌اند، اکثریتشان دیپلمه‌های همین دانشکده‌های پزشکی ایران هستند؟

ببینید، چطور ما هرانه در جهت منفی می‌شود کار کرد!

به این ترتیب، به نظر ما، خیلی چیزها را با هم دیگر قاطی می‌کنند؛ یعنی تعطیل دانشگاه‌ها بهانه می‌شود برای این که راه فرستادن دانشجوی به خارج باز شود!

در زمینه فرستادن دانشجوی به خارج، دو سند، که از طرف دانشجویان مسلمان پیرو خط امام منتشر شده، خیلی گویاست. یک سند (اسناد لانه جاسوسی، شماره ۱۸، صفحه ۵۰) حاکی از اصرار آقای ابراهیم یزدی است برای فرستادن دانشجوی به آمریکا بعد از انقلاب! لینکن، کاردار سفارت آمریکا در تهران، به وزارت خارجه آمریکا می‌نویسد:

"یزدی از سوی دیگر توجه خود را معطوف مناسبات دو- جانبه و آنچه که او قبلاً به عنوان لزوم اثبات این که ما شایستگی دوستی ایران را داشته باشیم، تایید کرده بود، متمرکز کرد... یا حتی تهدیدهای خاصی (مانند این که اگر ما دانشجویان ایرانی را نپذیریم، او آنها را در عوض به روسیه خواهد فرستاد) برای به دست آوردن امتیازات مذاکره‌ای... به کار می‌برد..."

یعنی یزدی به لینکن می‌گوید: روایتید بدهید به دانشجویان ما که بروند آمریکا! اگر ندادید، من دانشجویان را می‌فرستم به "روسیه" یزدی دانشجویان ایرانی را می‌فرستد به شوروی! یزدی، که سرحد ایران و شوروی را بسته، یزدی، که به یک دانشجوی ایرانی، که از شوروی برای دیدار

پدرش به ایران آمده، اجازه بازگشت نداده، لیکن را تهدید می‌کند که: اگر به دانشجویان ما ویزای آمریکا ندهید، ما دانشجویان را می‌فرستیم به شوروی! ببینید، تلاش برای فرستادن دانشجویان به آمریکا از طرف چه کسانی و با چه سوداگری مسخره تبلیغاتی و در چه لحظه‌هایی انجام می‌گیرد! تلاش می‌کنند که دانشجویان ما به آمریکا بروند، برای این که گویا این‌ها پل‌های دوستی ما با آمریکا هستند!

سند دیگر (اسناد لانه جاسوسی، شماره ۱۸، صفحه ۱۶۵) بازهم درباره ابراهیم یزدی و امثال او است. وابسته نظامی آمریکا در سفارت آمریکا در تهران، به سازمان جاسوسی نظامی آمریکا می‌نویسد:

" اظهار نظر تهیه کننده گزارش (محرمانه): بدون شک بسیاری از ایرانیان باهوش و فعالین سیاسی در ایالات متحده آموزش دیده‌اند. ما تصور می‌کنیم که احتمالاً به علت این آموزش، مناسبات مساعدی بین ایالات متحده و ایران در پیش است. معذلسک هر بار که مقاله‌ای این مردان و زمینه‌های آنها را در معرض دید اشخاص ساده‌تر قرار می‌دهد (اشاره به مقاله هفت‌نامه تایم درباره یزدی است) کاری جز زیان رسانیدن به روابط حسنه در آینده انجام نمی‌دهند."

خلاصه این که، پنتاگون، یعنی دستگاه نظامی آمریکا، تحصیل کرده‌های آمریکا را ذخیره خود حساب می‌کند، و اگر از بعضی استثناها صرف نظر کنیم، واقعیت هم همین است. حجت الاسلام محتشمی سفیر ایران در سوریه، درباره تحصیل کرده‌های خارج و نقشی که دارند ایفا می‌کنند و در همه جا ایفا کرده‌اند، و حجت الاسلام خوئینی‌ها درباره تحصیل کردگان در غرب، در مصاحبه‌های خود، عین همین نظریات را گفته‌اند.

پس، دلایل کسانی که با شدت و حدت با بازگشایی دانشگاه‌ها مبارزه می‌کنند و لزومی برای این بازگشایی نمی‌بینند، تا وقتی که آنقدر مکتبی باشد، که فقط حجت الاسلام‌ها بتوانند تحصیل پزشکی کنند، هدف‌های دیگری دارد. درست به همین جهت است که ما به مسئله بازگشایی دانشگاه‌ها، به عنوان یکی از مسائل گرهی، نگاه می‌کنیم و معتقد هستیم که هرگونه تلاش برای به عقب انداختن بازگشایی دانشگاه‌ها به زیان انقلاب است. ما تعطیل دانشگاه‌ها را همیشه به زیان انقلاب دانسته‌ایم. ما از اول گفتیم که این کار اشتباه است. به نظر ما، می‌شد از همان تاریخ، با بازنگه داشتن دانشگاه‌ها، اصلاحات لازم را در دانشگاه‌ها به‌طور خیلی جدی انجام داد. اشتباهی که چینی‌ها با "انقلاب فرهنگی" کردند و

بعضی از مبارزان مسلمان ما از روی آن الگو برداشتند، برای چین به قیمت یک فاجعه تاریخی تمام شد، که هنوز هم دولت چین دارد خساراتش را می بردارد.

به نظر ما، تعطیل دانشگاه‌ها صدمه جبران‌ناپذیری به بنیاد جمهوری اسلامی ایران، به آینده جامعه ایران، وارد آورده است، و هر قدر بازگشایی دانشگاه‌ها بیشتر طول بکشد، این صدمه شدیدتر خواهد شد. به نظر ما، در زمینه بازگشایی دانشگاه‌ها، سه مسئله اساسی مطرح بوده است: یکی کادر آموزشی، یکی برنامه‌ها و یکی دانشجویان.

در مورد کادر آموزشی، واقعیت این است که عده زیادی از استادان غرب‌زدگی خیلی شدید داشتند. عده بسیار قلبی هم بودند که تمایلات مارکسیستی داشتند، دگراندیش انقلابی بودند. تعداد این‌ها از یک صدم تعداد کادر آموزشی تجاوز نمی‌کرد. این‌ها را در مقابل آنها گذاشتن، مثل مقایسه حقوق دربان شرکت نفت است با حقوق دکتر اقبال! البته این گروه کوچک، به دلیل شخصیت انسانی و علمی فوق‌العاده برجسته‌شان، می‌توانستند تاثیر عمیق‌تری در عده‌ای از دانشجویان روشنفکر داشته باشند. ولی از لحاظ امکانات، همان‌طور که گفتیم، فوق‌العاده محدود بودند. خوب، نتیجه این شده است که عده‌ای از استادان غرب‌زده، خودشان دشمنان را گذاشتند روی کولشان و همان اول انقلاب رفتند به آمریکا و اروپای غربی. عده قلبی از هواداران خیلی شناخته شده بنی صدر و نهضت آزادی و لیبرال‌ها را هم کنار گذاشتند. ولی اکثریت همان کادر، ریشی گذاشتند و تسبیحی به دست گرفتند و نماز جماعت خواندند، یعنی همان کارهایی را، که آقای خوئینی‌ها درباره فرصت‌طلبان گفتند، کردند و الان هم اکثریت کادر موجود همین‌ها هستند. و ما معتقد هستیم که با ملاک‌های "ستاد انقلاب فرهنگی"، جز این‌ها هم نتیجه‌ای به دست نمی‌آید.

در مورد برنامه‌ها، با کمال تأسف باید گفت که ما هنوز اطلاع زیادی در این زمینه نداریم. ولی شایعاتی است که می‌گویند: یک سمت‌گیری علم‌ستیزی و علم‌زدایی در باصطلاح انقلاب فرهنگی برنامه‌ریزی شده است. ما امیدواریم که چنین نباشد. ولی اگر برنامه‌ها منتشر شد، نظر خودمان را خواهیم گفت. و در هر حال ما به یک چیز اعتقاد داریم و آن این است که: عناصر معینی با سمت‌گیری معین - اسمشان را بگذاریم کشمیری‌های دانشگاهی - یعنی آنهایی که در جهت آمریکا عمل می‌کنند، تمام فشارشان در جهت بزرگ کردن "خطر" توده‌ای‌ها و فدایی‌های اکثریت در دانشگاه‌ها و در جهت ناراضی‌تراشی با روش‌های علم‌ستیزی در

نشگاه‌هاست؛ یعنی آنها با تمام قوامی کوشند که دانشجویان را آزار دهند و ذیت کنند. آنها می‌خواهند از دانشجویی که می‌رود به طرف علم یاد گرفتن، با فشار علم را بگیرند، علمی را که دارد به آن اعتقاد پیدا می‌کند، برای این که دانشجو به هر حال کتاب می‌خواند، جلوی کتاب را که دیگر نمی‌توانند بگیرند. و این برای دانشگاه‌های آینده ایران از خطرات بزرگ و تهدیدهای بزرگ است.

ما هشدار می‌دهیم و معتقد هستیم که اگر این جریان شناخته نشود و با آن مبارزه نشود، خطر بزرگی خواهد شد.

در مورد ترکیب دانشجویان، شعار عبارت بوده است و عبارت است از: "نه شرقی، نه غربی"، یعنی کسانی که وابسته به "شرق" و "غرب" هستند، به دانشگاه راه ندهید.

خوب، اولاً وابسته بودن یعنی چه؟ آیا هر دگراندیشی، هر مارکسیستی — که امام خمینی بر آزادی فعالیت سیاسی و اجتماعی آنها در جمهوری اسلامی ایران همیشه تاکید کرده‌اند — "وابسته" است؟ ما موافقیم که درباره هر کسی که وابسته به یک کشور خارجی است، حتماً می‌بایستی تصمیمات انتظامی جدی گرفت. ولی آیا دگراندیشی هم وابستگی است؟ ثانیاً چه کسی تعریف‌کننده مفهوم وابستگی است؟ ثالثاً چه کسی، کدام مرجع قانونی حق دارد چنین اتهام بزرگی را وارد و ثابت کند، اتهامی که، اگر اثبات شود، فرد را از تمام حقوق اجتماعی و انسانی محروم می‌کند؟ آیا در قضاوت اسلامی، که اینقدر روی آن تاکید می‌شود، هر دانشجویی حق دارد که اگر از قیافه رفیق خودش بدش آمد، بگوید تو "وابسته‌ای" و تو را به دانشگاه راه نمی‌دهیم؟ حقی را که امام خمینی فقط برای فقهای مجتهد قبول دارند، شما به هر فردی می‌دهید، که با سئوالات عجیب و غریب از دانشجویان، که در هیچ جای دنیا وجود ندارد، — و در واقع تفتیش عقاید است، که مخالف قانون اساسی است — نتیجه بگیرد که داوطلب ورود به دانشگاه و یا دانشجوی دانشگاه "وابسته" است و نبایستی او را به دانشگاه راه داد؟

ببینید سرنوشت هزاران هزار جوانی را، که با تمام استعدادهایشان می‌خواهند به این مردم خدمت کنند، به دست چه کسانی خواهید سپرد؟ ببینید دشمن چه‌طور می‌تواند از این جریان برای ناراضی تراشیدن استفاده کند؟

این جا مسئله چند تا توده‌ای مطرح نیست. مسئله این است که هر کسی اگر از قیافه دیگری بدش آمد، خواهد گفت، که تو جواب سئوالات را درست نداده‌ای، پس معلوم می‌شود که تو "وابسته" هستی، "مکتبی"

نیستی!

یا این که می‌گویند: برای دانشجو شدن، بایستی به خانواده شهدا امتیاز بدهیم. البته آن که شهید شد، امتیاز دارد. ولی برادر آن شهید اصلاً می‌تواند ضد او باشد. او چه امتیازی دارد؟ ما در خانواده‌های ایران یکی دو تا ندیده‌ایم، که مثلاً پدر فقیه بزرگ اسلامی است، در حالی که پسر "مجاهد" است، که اعدام هم شده است. آخر این چه امتیازی است که شما به کسانی می‌دهید که اصلاً نمی‌دانید کیستند؟ آنها درست مخالف انقلاب می‌توانند باشند. ما خانواده‌هایی داریم با پنج برادر و خواهر و پنج نوع طرز تفکر: یکی حزب‌اللهی است، یکی بنی‌صدری است، یکی هوادار نهضت آزادی است، یکی مائوئیست است، یکی هم شاید طرفدار حزب توده ایران است، که صادقانه و آشکارا می‌گویند: من طرفدار حزب توده ایرانم.

و اما جلوگیری از ورود وابستگان به غرب به دانشگاه، اصلاً دارای محتوای جدی نیست، چون وابستگان واقعی به غرب، ریش خواهند گذاشت، تسبیح به دست خواهند گرفت، به نماز جماعت خواهند رفت، مسلمان قشری خواهند شد. چنان که هم اکنون شده‌اند. و بدین ترتیب با خیال راحت، هم دانشجو خواهند شد هم استاد! وابستگان واقعی به غرب به سادگی خواهند توانست زیر پوشش اسلامی، مقاصد شوم خود را عملی سازند.

به این ترتیب، به نظر ما، با این مقیاس‌ها و معیارها و محک‌ها، جز ترغیب جوانان به دروغ گفتن، به تزویر، به ریا، جز طرد دگراندیشان صدیق هوادار انقلاب، جز حفظ و قبول عناصر مشکوک زیر پوشش اسلامی، نتیجه‌ای گرفته نخواهد شد. این سیاست نتایج گرانبار و دردناکی برای آینده انقلاب ایران به بار خواهد آورد.

من باز هم باید بگویم: دوستان عزیز! ما آنچه شرط بلاغ است با شما می‌گوییم. شما می‌خواهید به این حرف‌های ما توجه کنید، می‌خواهید هم توجه نکنید. ولی ما معتقد هستیم که زندگی حقانیت‌آرزیابی‌ها و نظرهای ما را تأیید خواهد کرد.

بگذارید تا دگراندیشان انقلابی به مردم و به انقلاب خدمت کنند!

ضمناً این تصور، که ورود چند دگراندیش به دانشگاه، ممکن است که

نظام جمهوری اسلامی را به خطر اندازد، واقعا تعجب آور است. چون ما اگر به گفته معروف فقیه و دانشمند بزرگ اسلامی شهید آیت الله مطهری توجه کنیم و بار دیگر آن را به یاد آوریم، من خیال می‌کنم، که آن وقت در این گونه مسائل می‌بایستی دنبال نظریات دیگری برویم.

بدون شک دوستان ما به خاطر دارند که شهید مطهری در یکی از بحث‌های خود درباره دگراندیشان، اظهار عقیده کرده‌اند، که کسانی که اعتقادی دارند و به اعتقاد خودشان احترام می‌گذارند، حتما باید آزاد فکر باشند، آزاداندیش باشند، به این معنی که برای تفکرات دیگر هم حق حیات قائل باشند. گفته معروف شهید مطهری، در سخنرانی در دانشکده الهیات، در تاریخ ۱۳۵۷/۱۱/۲، یعنی در آستانه پیروزی انقلاب، چنین است:

"هر مکتبی که به ایدئولوژی خود ایمان و اعتقاد داشته باشد، ناچار باید طرفدار آزادی اندیشه و آزادی تفکر باشد، و برعکس هر مکتبی که ایمان و اعتمادی به خود ندارد، جلوی آزادی اندیشه و آزادی تفکر را می‌گیرد."

ببینید، چه تضاد عظیمی هست بین این برداشت و شعار "توده‌های تیرباران" روزنامه جمهوری اسلامی، شعاری که الان در صحنه‌های دیگر هم، به صورت تیرباران‌های فکری و اجتماعی دیده می‌شود.

ما می‌بینیم که هر کس که فقط مدعی اسلامی بودن است - چون ما بسیاری از کسانی را که در "انجمن‌های اسلامی" کار می‌کنند، مدعیان اسلامی بودن تشخیص می‌دهیم، تاریخ این را نشان داده، چند نمونه آن را هم، ما همین امروز گفتیم - و درباره کسی ابراز تردید کند، حق دارد او را از کار بیرون کند، از تحصیل محروم کند، به زندان بیندازد، از زندگی محروم کند. چقدر فاصله است بین این وعده‌ای، که اولین رئیس شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران به مردم ایران داده است، و آنچه که امروز با دگراندیشان در جامعه ایران عمل می‌شود.

وحشت ایجاد کردن درباره توده‌ای‌ها، البته مال دیروز و امروز نیست. همیشه بوده است. به یاد بیاوریم گفته معروف شهید منتظری در مجلس را، که درست به همین مسئله توجه داد. در آن تاریخ این سیاست نه از طرف افرادی که الان خودشان را به نام "خط امامی" در دستگاه هیئت حاکمه کنونی جازده‌اند، بلکه از طرف بنی‌صدری‌ها، روزنامه میزان و روزنامه انقلاب اسلامی و قطب‌زاده و امثال او دنبال می‌شد. شهید منتظری خطاب به نمایندگان مجلس (در جلسه علنی ۶۵/۲/۲۱) می‌گوید:

"هی حزب توده را بزرگ می‌کنند و کمونیسم را در کشور بزرگ می‌کنند. شما این را توجه داشته باشید که زمینه شرایط پیش از کودتای ۲۸ مرداد را می‌خواهند درست کنند. در آن موقع هم چوب کمونیسم و حزب توده را بزرگ می‌کردند، که مردم را فریب بدهند، که خوب آمریکا بیاید، همکاری کنیم جلوی کمونیست‌ها را بگیریم. این‌ها یک همچین زمینه فکری داشتند و در این مسیر هم کار می‌کردند و هنوز هم کمابیش در روزنامه‌های آنها، حالا چه میزان چه انقلاب اسلامی و این سری جراید، کوش می‌کنند کمونیسم و حزب توده را بیش از اندازه بزرگ کنند، که ما آمریکا را فراموش نکنیم. ولی آمریکا بداند، جاسوسانش بداند، آقای عباس امیرانتظام بداند، (اگر شهید منتظری امروز بود، حتما می‌گفت: قطب‌زاده بداند) که آمریکا فراموش نمی‌شود و ما آمریکا را شیطان بزرگ می‌دانیم."

خوب، ببینیم که آیا این جریان با رفتن بنی‌صدر و با تعطیل "میزان" و "انقلاب اسلامی" از بین رفت؟ به تمام تبلیقاتی که به مناسبت ۲۸ مرداد در همین ۲ هفته اخیر در رادیو و تلویزیون و روزنامه جمهوری اسلامی و سایر مطبوعات انجام گرفته، مراجعه کنید. می‌بینید که هشدار شهید منتظری، هشداری که قبل از او آیت‌الله فقیه طالقانی و آیت‌الله منتظری داده بودند، دوباره مصداق پیدا کرده است، چون عین همین جریان، به شکل تازه‌ای، دوباره میدان‌دار شده است.

به نظر ما، همه این‌ها در ارتباط با همدیگر هستند. هیچ کدام این‌ها قابل تفکیک نیستند. جداکردن توده‌های عظیمی از مردمی که آماده خدمت به میهن و به انقلاب خود هستند، از امکان خدمت به میهن و به انقلاب، صدمه می‌زند به میهن ما، صدمه می‌زند به انقلاب ما، صدمه می‌زند به شعارهای اساسی انقلاب، که عبارتند از: استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی.

ما تناقضاتی را می‌بینیم، که واقعا نمی‌دانیم دولتمردان ما چگونه آن را توجیه می‌کنند. مثلا رئیس‌جمهور خامنه‌ای، در دیداری که با روسای دانشکده‌های پزشکی مشهد و تهران داشتند گفتند:

"امروز هر کسی که حاضر است برای این مردم و برای این جمهوری اسلامی خدمت کند، بایستی به وی امکان داد."

خوب، این حرف بسیار درستی است. جهت حرف هم این است که: پزشکیان هستند که مکتبی نیستند، اسلامی نیستند، شاید هم دگراندیش هستند، آزاد اندیش هستند. خوب، اگر آنها آماده هستند به مردم خدمت کنند، و خدمت پزشکی هم که یک خدمت واقعا شریفی است به مردم، پس باید گذاشت که اینها خدمت کنند.

خوب، آیا خدمت پزشکی با الف و ب بیاد دادن به مردم تفاوت دارد؟ آیا با باسواد کردن مردم تفاوت دارد؟ اگر مردم باسواد شوند، می‌توانند روزنامه جمهوری اسلامی را بخوانند. می‌توانند نوشته‌های آیت‌الله شهید مطهری را بخوانند. هر کسی که باسواد شد، حتماً می‌رود کاپیتال مارکس را بخواند. پس بگذارید مردم به باسواد کردن هم‌وطنان خود کمک کنند.

ولی در عمل چگونه است؟ حجت‌الاسلام قرائتی نماینده امام در "نهضت سوادآموزی" می‌گوید:

"چند روز قبل اعلامیه‌ای از طرف حزب توده برای دفتر نهضت سوادآموزی آمده بود، که در آن اعلام نموده بودند که حزب توده حاضر برای همکاری در جهت پیاده شدن طرح ضربتی هستند و من خیلی غصه خوردم که چرا حزب توده قبل از انجمن‌های اسلامی اعلام پشتیبانی نموده و درعین این که دردم آمد و غصه خوردم، در این مورد به انجمن‌های اسلامی عرض می‌کنم که مواظب باشند که در نهادهای انقلابی کارهای مردمی از کجا شروع می‌شود. اول آنها در صحنه حاضر بشوند. اگر انجمن‌های اسلامی اعلام می‌کردند که نیروهای ما در اختیار نهضت هستند برای باسواد کردن مردم، حزب توده خجالت می‌کشید این حرف را بزند. ولی چون دعوت انجمن‌های اسلامی توی روزنامه‌ها پیدا نشد، اعلام نکردند، حزب توده اعلام کرد..."

ببینیم در این گفته چه واقعیتی و چه موضع‌گیری نادرستی نهفته است:

واقعیت این است که: وقتی که یک کار مردمی مطرح می‌شود، حزب توده ایران، که از همه طرف توی سرش می‌زنند، می‌گوید: باسواد کردن بی‌سوادان کار سنگینی است. توده‌ای‌ها حاضرند به این امر کمک کنند. نتیجه این باسوادی هم حتماً مارکسیسم نیست. باسواد کردن در کلاسی است که شما ترتیب می‌دهید. مامورتان هم در آنجا با تفنگش نشسته. معلم توده‌ای هم جرات ندارد که در آنجا درباره مارکسیسم صحبت کند،

چون فوراً می‌رود به زندان. معلم توده‌ای در آن‌جا فقط الفبا یاد می‌دهد. بابا را یاد می‌دهد. پدر را یاد می‌دهد. مادر را یاد می‌دهد و بالاخره خواندن و نوشتن را یاد می‌دهد. فردی که بدین ترتیب باسواد می‌شود، آماده می‌شود که حرف‌های خود شما را بخواند. کجای این به ضرر جمهوری اسلامی ایران است؟

ولی "درد"ی که آقای قرائتی گفتند، صحیح است. "انجمن‌های اسلامی" داوطلب نشده‌اند، برای این که آمادگی ندارند. چرا آمادگی ندارند؟ برای این که آنها کارهای دیگری دارند. برای این که عده‌زیادی از اعضا "انجمن‌های اسلامی" در فکر نگهداری پست‌های مهمی هستند که در جمهوری اسلامی گرفته‌اند. اگر آنها بخواهند روزی چهار ساعت، پنج ساعت دنبال باسواد کردن مردم بروند، خیلی از امکانات را، که در نتیجه داشتن پست‌های مهم در اختیار دارند، از دست می‌دهند!

ضمناً ما به آقای قرائتی، که با لحن زنده‌ای در جای دیگری اعلام می‌کنند، که حاضر نیستند توده‌ای‌ها را برای همکاری در باسواد کردن مردم بپذیرند، فقط می‌گوییم:

فرض کنیم که "انجمن‌های اسلامی" هم اول اعلام آمادگی کرده بودند و حزب توده ایران با یک روز تاخیر اعلام آمادگی می‌کرد. ولی حزب توده ایران از این تاخیر در اعلام آمادگی خجالت نمی‌کشید. چرا خجالت بکشد؟ اعلام این که من حاضرم به مردم کمک کنم، ولو با تاخیر، افتخار است.

دیگر این که، آقای قرائتی! بدو بپراه گفتن به حزب توده ایران برای کاری که به نفع مردم است، درست به ضرر آن هدفی تمام می‌شود که شما در نظر دارید. وقتی شما به حزب توده ایران، به مناسبت این که آماده است برای باسواد کردن مردم بی‌سواد، پیش‌قدم شده است برای کمک کردن به مردم بی‌سواد، توهین کنید، بدو بپراه بگویید، افترا بزنید، اتهام بزنید، فضاوت توده مردم در جهت حرف‌های شما نخواهد بود، یعنی اگر شما بخواهید حزب توده ایران را ضعیف کنید، از این حربه استفاده نکنید، حربه‌های دیگری از قبیل آنچه که دشمنان حزب و ساواک درباره گذشته حزب و ۲۸ مرداد و غیره و غیره پخش کرده‌اند، خیلی زیاد است. ولی این حربه حتی به ضرر آن هدفی است که خود شما در نظر دارید. چون بی‌سواد مسلمان خواهد گفت: من که مسلمانم. من که باسواد یاد گرفتن دینم از دستم نمی‌رود. شما چرا نمی‌گذارید که یک معلم بیاید به ما سواد یاد بدهد؟ او به شما ایراد خواهد گرفت که: با این قشری‌گری، شما مانع پیشرفت کاری به این مهمی، یعنی مبارزه با بی‌سوادی می‌شوید.

به نظر ما، این که " انجمن‌های اسلامی " پیش‌قدم نشدند، کاملاً قانونمندانه است، و به احتمال زیاد اگر هم پیش‌قدم بشوند، این پیش‌قدمی در بسیاری از موارد صوری و سطحی خواهد بود.

مبارزه با بی‌سوادی تنها و تنها از راه تجهیز نیروی عظیم علاقمندان به باسواد کردن مردم امکان‌پذیر است. این را هم باید گفت که نیروهای جوان فعال دگراندیش بخش قابل ملاحظه‌ای از این ارتش نیرومند علاقه‌مند به باسواد کردن مردم را تشکیل می‌دهند.

به این ترتیب، ما در این جا طیف وسیعی از مسائلی را که مربوط به آموزش است، از بی‌سوادی تا دانشگاه‌ها، مطرح کردیم و با کمال تأسف این نکته را هم باید یادآوری کنیم که: باید به کسانی که امروز واقعا با درد فریاد می‌زنند که بیمارستان‌های ما پزشک ندارد، و حاضرند از پزشک پاکستانی و ... که هیچ معلوم نیست چه مذهب و چه عقیده و چه سیاستی دارند، استفاده کنند، ولی دانشجویان سال ششم پزشکی را، که فقط سه ماه، چهار ماه از کارشان باقی مانده، برای این که بتوانند به عنوان پزشک خدمت کنند، از تحصیل محروم می‌کنند، گفت که: چشمتان را باز کنید و ببینید که از یک طرف چه فریاد می‌زنید و از طرف دیگر از چه روش‌هایی پشتیبانی می‌کنید و بدین سان چقدر به کار خودتان صدمه می‌زنید.

به هر حال، ما عقیده داریم که سیاست آموزش عالی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، چه از لحاظ تحصیلات در داخل ایران، چه از لحاظ اعزام دانشجویان به خارج، چه از لحاظ پرداخت ارز هنگفت به دانشجویانی که اکثریت مطلقشان به ایران باز نخواهند گشت، چه از لحاظ دادن امتیازات به پاپاها و ماماها و این بچه پول‌دارهایی که در آمریکا و اروپای غربی مشغول به تحصیل هستند، و حتی معلوم نیست که واقعا تحصیل می‌کنند یا نه، در مجموع خود دارای نقاط فوق‌العاده معیوبی است، و اگر یک تجدید نظر همه‌جانبه و جدی در جهت سالم کردن این سیاست انجام نگیرد، از این راه زیان‌های فوق‌العاده زیاد و جبران‌ناپذیری به فرهنگ ما وارد خواهد آمد.

نظریات اصولی و درست حزب توده ایران بیش از پیش در جامعه مطرح می‌شود. مخالفان حزب توده ایران مجبور می‌شوند که، در کنار برخورد اوباشانه، با نظریات حزب توده ایران برخورد جدی هم بکنند.

پرسش: در هفته‌های اخیر ما شاهد پدیده‌ی نوی هستیم: در مطبوعات وابسته به حاکمیت، در کنار حملات ناجوانمردانه و افتراآمیز سنتی، مانند گذشته، به حزب توده ایران، در ارتباط با فعالیت جاری حزب توده ایران هم برای اولین بار موضع‌گیری‌هایی می‌شود؛ یعنی موضع‌گیری‌های حزب در ارتباط با مسائل سیاسی کشور نیز مورد بررسی و پاسخگویی و ایرادگیری قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه از موضع‌گیری دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی، در ارتباط با نظر حزب درباره جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در مرحله کنونی، و موضع‌گیری روزنامه آینده‌سازان، که ارگان جوانان حزب جمهوری اسلامی است، در ارتباط با هشدار حزب درباره فعالیت خرابکارانه کشمیری‌ها در سازمان‌های دولتی و نهادهای انقلابی و مطبوعات، می‌توان یاد کرد. شما این مسئله را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ: به نظر ما نکته‌ای که دوستان ما مطرح کرده‌اند، نکته درستی است. واقعیت این است که پس از سقوط رژیم منگور شاه، تمام طیف مخالفان انقلاب، به موازات بخش قابل توجهی از نیروهای مبارز اسلامی، که خواه ناخواه تحت تاثیر افیون ۵۰ ساله کمونیسم ستیزی و توده‌ستیزی امپریالیسم و ارتجاع ایران و دستگاه ساواک قرار داشتند، با کمک همه چپ‌روهای مسلمان و غیرمسلمان، تبلیغات زهرآگین و افتراآمیزی را علیه حزب توده ایران آغاز کردند و هنوز هم با پیگیری ادامه می‌دهند. ما درباره این طیف رنگارنگ و پهن‌آور بارها مفصلاً صحبت کرده‌ایم. کافی است به رادیوهای ضدانقلابی، رادیوهای آمریکا و اسرائیل و بی‌بی‌سی و آلمان غربی، به بسیاری از مطبوعات و نشریات کنونی، که همه وابسته به حاکمیت جمهوری اسلامی ایران هستند، به حجتیه، به روزنامه‌هایی که به گروه‌های مرعوزی وابسته هستند و به بعضی از مجلات نگاه کنیم، تا ببینیم که در تمام این‌ها این تبلیغات زهرآگین به شدت ادامه دارد و بهیچوجه قطع نمی‌شود.

ولی واقعیت دیگری هم در جامعه ما هست، که علیرغم همه تبلیغات زهرآگین، علیرغم همه فشارها و محدودیت‌های اجتماعی و سیاسی که

علیه حزب ما انجام می‌گیرد، نظریات و ارزیابی‌های حزب ما در زندگی سیاسی و اجتماعی ما مطرح می‌شود، آن هم نه تنها برای دوستان ما، بلکه برای بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهایی که رهبران‌شان این گونه حزب ما را مورد حملات زهرآگین خود قرار می‌دهند. خلاصه افراد بالاخره نظریات حزب توده، ایران را از این طرف و آن طرف می‌شنوند. اگر چیزی از نشریات حزب ما به دستشان برسد، می‌خوانند. با توده‌ای‌ها صحبت می‌کنند و از نظریات آنها درباره مسائل روز اطلاع پیدا می‌کنند، و به این ترتیب این مسائل برایشان مطرح می‌شود. و تعداد این افرادی که حزب توده، ایران و نظریات آن درباره مسائل سیاسی روز برایشان مطرح است، کم نیست.

مثلا در دو هفته گذشته در مطبوعات و رادیو و تلویزیون، به مناسبت‌های مختلف، باز هم حزب توده، ایران مطرح شد. اغلب می‌بینیم که حزب توده، ایران را به هر حال یک طوری مطرح می‌کنند.

خوب، خود همین مردم را کنجکاو می‌کند، کسانی را که در سیاست وارد هستند، کنجکاو می‌کند. آنها از خود می‌پرسند که: این چه هیولایی است که این قدر درباره‌اش صحبت می‌کنند؟! دفتر حزب ما را که گرفته‌اند و مردم نمی‌توانند بروند به آنجا و ببینند که این توده‌ای‌ها کیستند و چه می‌گویند؟ پس کوشش می‌کنند که به هر ترتیب از نظریات حزب ما آگاه شوند. و وقتی مردم با نظریات ما آشنا می‌شوند، این سؤال برایشان مطرح می‌شود که: این‌ها که حرف‌های پرشی نمی‌زنند. خیلی از حرف‌هایشان که درست است. این جاست که سازمان‌های سیاسی و نهادهای اجتماعی و جمعیت‌ها و غیره و غیره، باید به سئوالات افراد خودشان در این زمینه جواب بدهند.

ما می‌بینیم که مقالات مختلفی در نشریات مختلف پیدا می‌شود که، این‌جا و آن‌جا، مجبور هستند به موضع‌گیری‌های حزب توده، ایران درباره مسائل روزمره، انقلاب پاسخ دهند. البته کوشش می‌کنند که تمام نظریات درست ما را به عنوان "ریاکاری"، به عنوان "فرصت‌طلبی"، به عنوان این که توده‌ای‌ها می‌خواهند "جاباز کنند"، توده‌ای‌ها خودشان را طرفدار انقلاب قلمداد می‌کنند برای این که "از پشت خنجر بزنند"، و از این قبیل جلوه دهند. ولی بالاخره به مسائل بایستی توجه کنند. به نظر ما، این توجه به نظریات حزب توده، ایران، علیرغم تمام این فشارها و تمام این تبلیغات، در حال رشد است. دلیل این که اخیرا برخوردهای انتقادی به نظریات حزب ما می‌شود، از این جاست.

ولی هدف این برخوردهای انتقادی هنوز انجام یک گفتگوی سازنده

درباره مسائل و نظریات نیست. این طور نیست که بگویند: خوب، ببینیم این دگراندیشانی که در مسائل فلسفی یا ما هم عقیده نیستند، واقعا در مسائل سیاسی چه می‌گویند؟ شاید حرف حسابی بزنند؛ به حرفشان توجه کنیم. نه، متأسفانه هنوز به این درجه نرسیده‌اند. البته نمی‌توانیم بگوییم که هیچ‌کدام از نیروهای مبارز مسلمان به این نتیجه نرسیده‌اند. نه، این طور نیست. ما خیال می‌کنیم که بخشی از نیروهای مبارز مسلمان، حتی بخشی از عناصر موثر در حاکمیت، با توجه سازنده‌ای به نظریات حزب توده، ایران در زمینه‌های مختلف نگاه می‌کنند. ولی هنوز هم متأسفانه اکثریت با آنها بی‌استه است که خصمانه به نظریات حزب توده، ایران برخورد می‌کنند، و حرف حسابی ما همان قدر برایشان "دردآور" است، که برای آقای قرائتی "دردآور" بود، که حزب توده، ایران اعلام آمادگی کرده است برای شرکت در جهاد سوادآموزی! آنها به علت بغض و کینه، بی‌حسابی که به حزب ما دارند، از هر حرف درست ما "درد" شان می‌آید! در سیاست هم همین طور است. هر وقت یک حرف درست ما جا می‌افتد، "درد" شان می‌آید! شما دیدید که وقتی توطئه قطب‌زاده برملا شد، سر-مقاله روزنامه اطلاعات با چه دردی صحبت می‌کرد که: حالا توده‌ای‌ها باز می‌گویند: دیدید، ما که گفتیم قطب‌زاده جاسوس است! واقعا با درد بود. آدم این درد را احساس می‌کرد. آدم از این نوشته دلش برای نویسنده می‌سوخت. طفلک‌ها، آخر چرا این قدر درد می‌کشید از این که حزب توده، ایران حرف درست زده؟ حزب توده، ایران سه سال پیش به شما گفته است که از این جاسوس برحذر باشید. امروز هم دائما می‌گوید که از جاسوس‌های دیگر برحذر باشید. این که درد ندارد. ولی شما به حزب ما فحش می‌دهید. خوب، عقب‌افتادگی اجتماعی این خاصیت را هم دارد، که افراد از شنیدن حرف‌های صحیح کسانی که خیال می‌کنند دشمنشان هستند، درد می‌کشند.

حالا ببینیم که در همین دو هفته اخیر، چه گذشته است؟ در این دو هفته‌ای که گذشت، ما در مجموعه رسانه‌های گروهی وابسته به حاکمیت، دو نوع برخورد با حزب توده، ایران را دیدیم، که گاه این دو نوع برخورد، با هم در یک رسانه وجود داشت. مثلا در روزنامه جمهوری اسلامی ما هر دو نوع را دیدیم. یعنی یک نوع یک کمی متین، با بحث استدلالی، با تلاش برای این که جدی به مسائل برخورد کند. و نوع دیگر، که من آن را نوع "اوباشانه" نام می‌گذارم. البته این کلمه، "اوباشانه" چیز خاصی نیست. ولی همان طور که مبارزان مسلمان ما "تروریسم اقتصادی" را عنوان کردند، و بسیار قشنگ هم عنوان کردند، ما هم می‌توانیم

" اوباشی " را در سیاست و در برخورد و رفتار سیاسی و مطبوعاتی مطرح کنیم .

" اوباشی‌گری مطبوعاتی " خصوصیات ویژه‌ای دارد : چاقو نمی‌کشد . سرچهارراه نمی‌ایستد عریده بکشد . ولی افترا می‌زند . تهمت می‌زند . بدون هیچ‌گونه رعایت عفت کلام ، رعایت ادب ، رعایت انسانیت ، هرچه از ذهنش در می‌آید ، می‌گوید . هر تهمتی بخواهد ، می‌زند و به هیچ کس هم حساب پس نمی‌دهد . درست مثل چاقوکش سرچهارراه محله ، که به هیچ کس حساب پس نمی‌داد ، چون می‌دانست که پاسبان محل طرفدار اوست ، برای این که باجش را می‌گیرد . دیگران هم که جرات ندارند حرف بزنند . عین همین را ما در بخشی از مطبوعات می‌بینیم . شما نگاه کنید که چقدر به ما افترا می‌زنند . چقدر ما گفتیم که در هر محکمه ، دالعه‌ای که شما قضاتش باشید - ما به آیت‌الله شهید بهشتی پیشنهاد کردیم که شخص شما قاضی چنین محکمه‌ای باشید - ما حاضر هستیم به هر کدام از این افتراها جواب بدهیم . حالا هم حاضر هستیم که در هر محکمه‌ای که شخص آیت‌الله منتظری ، یا دیگر شخصیت‌های بارز خط امام ، رئیس‌اش باشند ، به تمام این افتراها جواب بدهیم . ولی هیچ کس به این تقاضای ما توجه نمی‌کند . ده‌بار مطرح کردیم که : بیایید به بودجه مالی حزب توده ایران برسید . آقای رئیس دیوان عالی کشور ، آقای دادستان کل کشور ، آقای دادستان کل انقلاب ! اگر نمی‌آیید برسید ، دیگر تقصیر شما است . ما می‌گوییم : پس جلوی این افترا زنان را بگیرید . ولی خوب ، نمی‌گیرند .

لذا از این به بعد ، ما اسم این شیوه برخورد به حزب مارامی گذاریم :

اوباشی‌گری مطبوعاتی !

شما نگاه کنید ، مثلا این اوباشی‌گری نیست ، که بیایند در تلویزیون برنامه‌ای بگذارند به مناسبت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، که هدفش عبارت بوده است از توهین و افترا به حزب توده ایران ، و به این وسیله در واقع عملا خواسته‌اند که کودتای آمریکایی را توجیه کنند ؟ و اما ببینید که برنامه را چقدر زوروانه و مودیانه تنظیم کرده‌اند :

برنامه با جمله‌ای از کیم روزولت ، طراح کودتا ، آغاز می‌شد ، که در آن کیم روزولت پایه اصلی کودتا را بیان می‌کند و می‌گوید که باید خطر کمونیسم را آن قدر بزرگ کنیم ، که مردم و ارتش به این نتیجه برسند که بر سر دوراهی قرار دارند : یا شاه یا رژیم کمونیستی وابسته به مسکو !

خوب ، حالا نگاه کنیم که خود این برنامه چه کار کرده است ؟ تمام این برنامه در جهت نشان دادن " خطر کمونیست شدن ایران " است ، " خطر حزب توده " است ، یعنی عینا همان کاری را کرده است که کیم

روزولت جاسوس "سیا" و تمام سیاست آمریکا در ایران عمل کرده است. کیم روزولت جاسوس "سیا" معتقد است که: اگر مردم از کمونیسم بترسند، از شاه دفاع خواهند کرد.

خوب، حالا ترساندن از کمونیسم، مردم را به کدام سمت خواهد فرستاد؟ آیا غیر از این است که باز هم به سمت آمریکا خواهد فرستاد؟ آیا این همان نیست که حجت‌الاسلام خوئینی‌ها گفت: عده‌ای خطر شوروی را در سرحدات مطرح می‌کنند، برای این که آمریکا فراموش شود؟ آیا این همان نیست که امام خمینی گفته‌اند: شوروی را مطرح می‌کنند، برای این که آمریکا منسی بشود؟

برنامهٔ سیمای جمهوری اسلامی ایران با جمله‌ای از همین کیم روزولت جاسوس "سیا" و در همین مضمون آغاز می‌شود و با کمال تأسف به جای این که پیگیرانه دنبال شود و نشان داده شود که توده‌ستیزی و شوروی - ستیزی چه خدمتی به امپریالیسم کرد و چگونه پایهٔ اصلی طرح کودتای ۲۸ مرداد شد، عملاً به توده‌ستیزی و شوروی ستیزی دامن می‌زند و در نتیجه به توطئه‌ای نظیر ۲۸ مرداد در شرایط امروز کمک می‌کند.

ما از روش مقامات مسئول جمهوری اسلامی ایران در این مورد بی‌اندازه متعجبیم و متأسف. چرا؟ زیرا امروز حکومت در دست شاه و ساواک نیست. امروز جمهوری اسلامی در ایران حاکم است. تمام اسناد ساواک، تمام اسناد گذشتهٔ مربوط به دولت آریامهر و بخش مهمی از اسناد لانهٔ جاسوسی آمریکا در اختیار مقامات مسئول جمهوری اسلامی ایران است. اگر در این اسناد چیزی برای محکوم کردن حزب تودهٔ ایران پیدا می‌شود، چرا آنهارا منتشر نمی‌کنند؟ ما این‌طور شنیده‌ایم که عدهٔ زیادی دو سه سال است دارند در هر چمدان و بسته و گونی و گنجه‌ای که در آنها سندهست، می‌گردند، نا شاید چیزی علیه حزب تودهٔ ایران پیدا کنند! ولی تنها چیزی که پیدا کرده‌اند همان کتاب‌های معروف ساواک است با عنوان کتاب سیاه و سیر کمونیسم در ایران و نوشته‌های روزنامه‌های وابسته به دربار و امپریالیسم، مانند نهران مصور و شاهد و رساخیز و غیره و غیره. با این همه امکانات و اسنادی که در اختیارشان است، طی سه سال و نیم بعد از انقلاب، هیچ چیز دیگری علیه حزب ما نتوانسته‌اند پیدا کنند. این یک واقعیت تاریخی است. این افتخار حزب ماست.

حالا ببینیم وقتی که سیمای جمهوری اسلامی ایران می‌رود دربارهٔ ۲۸ مرداد فیلم درست کند، به کجا می‌رسد:

واقعیت این است که فیلم‌های آرنیو تلوریون که در دوران مصدق باقی مانده، همه حاکی از مبارزهٔ حزب ما علیه آمریکا و رژیم شاه و در دفاع از

جنبه‌های ضدامپریالیستی حکومت مصدق است، تا جایی که سیمای جمهوری اسلامی ایران، هر صحنه‌ای از مقاومت مردم را که نشان داد، مربوط به تظاهرات زیر رهبری حزب توده ایران بود! ولی سیمای جمهوری اسلامی ایران، می‌شود گفت ناجوانمردانه، وقتی این صحنه‌ها را نشان می‌داد، بد حزب ما ناسزا می‌گفت.

حالا ما برخی از صحنه‌ها را یادآوری می‌کنیم، چون مردم دیده‌اند و سازندگان برنامه سیمای جمهوری اسلامی ایران دیگر نمی‌توانند زیرش بزنند:

(۱) صحنه‌ای از رفتن شاه - که محصول اقدامات حزب ما در ۲۵ مرداد بود.

متن حمله به "چپ‌روی" حزب توده ایران و دستورالعمل مسکوا!
(۲) صحنه‌ای از جمعیت - عکسی از تجمع مردم در تظاهرات ضد-امپریالیستی حزب توده ایران.

متن - بحث از این که حضور مردم در صحنه لازم است.
(این مردم کی بودند؟ این‌ها اعضاء و هواداران حزب توده ایران بودند؛ ولی همان جا توهین به "مزدوران حزب توده"!)
(۳) صحنه‌ای از تظاهرات حزب ما در ۲۷ مرداد ۳۲ و سرکوب آن از طرف پلیس.

(در این روز پلیس بیش از ۶۰۰ نفر از مسئولین و کادرهای حزب ما را توقیف کرد و بسیاری از ارتباطات ما را در تهران گسیخت.)

متن - ملت مسلمان به دست "مزدوران حزب توده" و دوستان ظاهری مردم، که جبهه ملی نامیده می‌شد، از صحنه خارج شدند.

(حزب توده ایران تظاهرات می‌کرد، پلیس شاه حزب توده ایران را می‌کوبید و اعضاء و هواداران آن را توقیف می‌کرد، ۶۰۰ نفرشان را به زندان انداخت، حالا این‌ها شدند "ملت مسلمان" که به دست "مزدوران حزب توده" از صحنه خارج شدند!)

(۴) صحنه‌ای از زدو خورد مردم با پلیس شاه - از صحنه‌های نبرد مبارزان توده‌ای (که هم شاه و هم جناح راست جبهه ملی آنها را می‌کوبیدند).

متن - آن قدر عقاید و افکار مردم نادیده گرفته شد، که دلسرد شده به خانه برگشتند.

(۵) صحنه‌ای از عکس‌های گرفته شده از روزنامه‌های جنجالی، از جمله روزنامه "آزاد"، و نشان دادن مطالب و پیوسته‌های ضد مذهبی از این روزنامه‌ها.

(روزنامه "آزاد" وابسته به دربار بود و درجهت کودتا عمل می کرد .
دارودسته آزاد مانند دارودسته بقایی بود . بعد از کودتا هم آزاد وکیل
شد ، سناتور شد ، که البته در "متن" از محکوم کردن او اثری نیست .
متن - گذاشتن این مطالب و عکسها به حساب "حزب وابسته توده" !
۶) صحنه‌ای از عکس گرفته شده از روزنامه آتش - وابسته به دربار -
که مصدق را در آغوش انگلیس نشان می دهد .

متن - چپ و راست حول هم گرد آمدند !
(ظاهرا چون روزنامه آتش ، اسمش "آتش" است ، حتما چپ است !)
۷) صحنه‌ای از تظاهرات مردم زیر رهبری حزب ما . سخنرانی سروان
کلالی برای مردم در روز ۳۰ تیر ۱۳۳۱ .

(همان طور که حزب توده ایران از قبل به تمام واحدهای حزبی دستور
داده بود ، که در تظاهرات ضدقوام فعالانه شرکت کنند ، و حتی اگر
برخوردی شد با تمام قوا ایستادگی کنند ، به افسران توده‌ای هم
دستور داده شده بود که در هیچ جا به روی مردم آتش نکنند و به مردم
بپیوندند . در میدان توپخانه قدیم (میدان امام خمینی کنونی) برخورد
معروفی روی داد . افسران توده‌ای از تانکهای خود بیرون آمدند و به
مردم اعلام کردند که : ما به روی شما آتش نخواهیم گشود . آنها به نفع
مصدق و برای سرنگونی قوام صحبت کردند . عکس تلویزیون از سروان
کلالی است . سروان کلالی افسر عضو حزب توده ایران بود ، که بعد از
طرف رژیم شاه اعدام شد .)

متن - مصدق نتوانست از نیروی متشکل مردم با اهداف اسلامی
استفاده کند .

۸) صحنه‌ای از تظاهرات مردم . ادامه صحنه قبلی .
متن - مصدق تصویری کرد که با نشست و برخاست ، نفوذ استعمار رخت
بر خواهد بست .

۹) ادامه همین صحنه ، تظاهرات مردم زیر رهبری حزب ما .
متن - بلی ! برای کسانی که قدرت برایشان اولین مسئله است ،
استفاده از هر شخص و هر وسیله مهم نیست . آنها باعث نفوذ عوامل
بیگانه به درون نهضت انقلابی شده ، در مواقع حساس لطمه می زنند .

۱۰) تظاهرات مردم به رهبری حزب و جمله وحشیانه پلیس .
متن - منطق این بود که با آزادی دادن به جناح‌های ارتجاعی در
واقع جلوی چپ گرفته شود . به عبارت دیگر با تقویت دربار و خط ارتجاع
حزب توده تضعیف می شود .
(بایستی گفت که امروز هم همین سیاست از طرف جناحی از حاکمیت ،

که به راست می‌تازد، دنبال می‌شود. این جناح خیال می‌کند که با امتیاز دادن به راست، به حجتیه، به نیروهای ضدتوده‌ای، واقعا حزب توده ایران تضعیف می‌شود. ولی واقعیت این است که با امتیاز دادن به سرمایه‌داران غارتگر، انقلاب تضعیف می‌شود و نه حزب توده ایران.

(۱۱) تکرار صحنه سخنانی سروان کللالی .

متن - با حفظ آزادی‌های کذابی، شاه را نصیحت می‌کردند .

(واقعا چقدر این‌ها با همدیگر منطبق است !)

(۱۲) صحنه‌ای از کاریکاتورهای پلید روزنامه‌های درباری علیه‌مصدق ،

که می‌گوید : " مصدق آهنگ مسکو دارد . "

متن - ضعف روحیه و ایدئولوژی حاکم به دولت و خود مصدق ، که به

راه سازش می‌رفت .

(۱۳) صحنه‌ای از کاریکاتور مصدق از مطبوعات ارتجاعی ، که ملت را با

چنگال به دهان " روسیه " می‌گذارد .

متن - ادامه مطالب قبل : مصدق به جای تکیه به مردم ، پیشنهاد

نفت ارزان با پنجاه درصد به دشمن در کمین نشسته داد .

(۱۴) صحنه‌ای از مقاومت توده‌ای‌ها در یکی از تظاهرات مردمی .

سرکوب شدید آنها از طرف پلیس و ارتش . کشته‌ها و زخمی‌ها .

متن - حزب توده در مقابل هر حرکت از دولت ، عکس‌العمل مخالف

نشان می‌داد . حتی در مقابل ملی کردن نفت می‌گفت : نفت شمال نباید

ملی شود ، بلکه باید به شوروی داده شود . به محض شنیدن خبر فرار شاه ،

توده‌ای‌ها به خیابان‌ها ریختند ، که جمهوری دموکراتیک برقرار کنند .

به نظر ما ، این نمونه گویایی است از اوباشی‌گری مطبوعاتسی و

تلویزیونی ، یعنی اتهام و افترای بدون دلیل ، آن هم بر مبنای صحنه‌ها و

عکس‌هایی که درست معکوس واقعیت و همه نشان‌دهنده مبارزه درخشان

حزب ما هستند در جریان از سی تیر تا ۲۸ مرداد .

خوب ، این یک نمونه بود . حالا یک نمونه دیگر را بگوییم :

در روزنامه جمهوری اسلامی می‌نویسند که : مصدق پیشنهاد فروش

نفت به شوروی کرد ، ولی شوروی از مانفت خرید .

آخر چرا این قدر تاریخ را تحریف می‌کنند؟ اولاً مصدق در پیشنهاد

فروش با تخفیف نفت ، صریحا کشورهای سوسیالیستی را از شرکت در این

مناقصه خارج کرده به آنها اصلا حق خریدن نفت را نداد . ثانيا در ۱۳۳۲

امکانات کشورهای سوسیالیستی فوق‌العاده محدود بود . این سؤال مطرح

است که : آیا در آن تاریخ کشورهای سوسیالیستی کشتی نفتکش داشتند یا

اصلا نداشتند؟ در آن تاریخ هنوز خرابی‌های جنگ تمام نشده بود . این

سؤال مطرح است که: آیا کشورهای سوسیالیستی در آن تاریخ اصلا احتیاج به نفت می‌توانستند داشته باشند؟ تنها اطلاعی که ما از آن تاریخ داریم، و در اسناد گفته‌ایم، این است که: در همان تاریخ از وزارت پیشه و هنر به ما خبر دادند که از طرف مقامات شوروی تقاضای خرید بنزین هواپیما، با امکان انتقالش با هواپیما، شده بود، ولی مصدق مخالفت کرده بود. مصدق حتی از فروش آهن پاره به شوروی جلوگیری کرده است. اسناد رسمی آن منتشر شده است. مصدق، که کوشش می‌کرد به بهبود در روابط ایران و شوروی میدان ندهد، چون خیال می‌کرد که این جریان آمریکایی‌ها را بیشتر به مخالفت با ایران تحریک خواهد کرد، حاضر می‌شد که نفت به کشورهای سوسیالیستی بفروشد؟!!

به نظر ما، همه این‌ها، در یک کلمه، عبارتست از تحریف آگاهانه در تاریخ. و به این، جز "تروریسم تاریخی" یا "اوباشی‌گری مطبوعاتی"، نام دیگری نمی‌توان داد. ولی ما اطمینان داریم که تمام این تروریسم تاریخی، این اوباشی‌گری مطبوعاتی و تبلیغاتی، با مارک ننگینی در تاریخ ثبت خواهد شد.

و اما در مورد گرایش که دارای لاقلا ظاهر مودبانه و منطقی است و یک بحث است، ما دو نمونه را ذکر می‌کنیم، تا نشان بدهیم که حتی در این گرایش هم رگه‌هایی از همان برداشت‌های ناسالم وجود دارد.

در روزنامه "جمهوری اسلامی" (۶۱/۵/۳۱) موضع‌گیری دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی در مورد نظریات حزب توده، ایران درباره جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، که در جزوه "پرسش و پاسخ"، شماره ۸، مطرح شده، انتشار یافته است. قبلا باید بگوییم که در این‌جا دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی کاری کرده، که نمی‌دانیم اسمش را چه بگذاریم. اگر بگوییم "ناجوانمردانه"، ممکن است به ما ایراد بگیرند. ولی به هر حال شلوغ کاری کرده است، که مسلما خودشان هم می‌دانند، و آن این است که: جمله‌ای را از جزوه "پرسش و پاسخ" نقل کرده‌اند و بعد هم جمله‌ای را از نشریه‌ای به نام "گار" - ارگان سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) نقل کرده‌اند، و سپس این دورا مورد نقد قرار داده‌اند. بعلاوه، نقل قولی هم از روزنامه "پراودا" کرده‌اند، که از رادیو مسکو گرفته‌اند.

باید گفت: اگر هیچ‌کس نداند، دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی حتما می‌داند، که این روزنامه‌ای که به نام "گار" منتشر می‌شود و مورد استناد "دفتر سیاسی" قرار گرفته است، نه فقط هیچ‌گونه وابستگی به سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) - که مورد حمله "دفتر سیاسی" قرار گرفته است - ندارد، بلکه این روزنامه "گار" متعلق به آن گروه انشعابی است که مورد

تایید و پشتیبانی رهبری حزب جمهوری اسلامی هم هست. این گروه انشعابی نه فقط مناسبات دوستانه‌ای با سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) ندارد، بلکه تمام تلاشش در جهت درهم شکستن این سازمان است. در این جا خود را به ندانستن زدن، خیلی ناشیانه است. واقعا ما نمی‌دانیم که اسم آن را چه بگذاریم. اگر یک نویسنده روزنامه جمهوری اسلامی مثل "س.ج." یا "م.ک." چنین چیزی را نوشته بود، می‌شد به او بخشید، که خوب، او از جریان پشت پرده اطلاع ندارد. ولی دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی، که به نظر ما روابطی هم با این گروه انشعابی دارد، حتما از این جریان باخبر است. در هر صورت ما درباره قسمتی که به نام حزب توده، ایران مطرح شده، بحث می‌کنیم.

در تحلیل دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی، از قول حزب توده ایران، گفته می‌شود:

"با توجه به این گزارش، آقای کیانوری نتیجه می‌گیرد که نقشه امپریالیسم آمریکا این است که نیروهای ما را به داخل خاک عراق کشانیده و ما را درگیر یک جنگ فرسایشی طولانی نماید و آن را توطئه بسیار خطرناک و دامنه‌داری در برابر جمهوری اسلامی می‌داند، که مسئولان باید با واقع بینی با آن روبرو شوند."

بعد "دفتر سیاسی" خودش نتیجه می‌گیرد که:

"حزب توده و سازمان فداییان اکثریت در پیروی از سیاست‌های شوروی برای آتیه و زمینه‌سازی برای آن، به دو جنبه مسئله توجه کرده و سعی دارند تا با گسترش تبلیغات و بزرگ نشان دادن رنج‌ها و ضررها و خساراتی که امت مسلمان در طی این مدت ۲۰ ماه گذشته تحمل کرده‌اند، از ورود نیروهای ما به خاک عراق جلوگیری کنند."

بعد هم همان اتهامات کذابی تکرار می‌شود.

سوالی که در این جا مطرح می‌شود، این است که: چرا دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی به انتشار این تحلیل رسمی پرداخته است؟ جواب این سؤال را من در پیش دادم. به نظر من، هشدارهای حزب ما در محافل سیاسی و در داخل حزب جمهوری اسلامی مطرح شده و برای خنثی کردن اثر این هشدار با اهمیت حزب توده ایران، دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی مجبور شده است که فقط به یک مقاله نپردازد و خودش به میدان بیاید و تحلیل بدهد.

ولی دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی به نظر حزب ما کوچک‌ترین

پاسخی نداده است. ما چه گفته‌ایم؟ ما گفته‌ایم که امپریالیسم آمریکا هدفش این است که نیروهای ما را به داخل خاک عراق بکشد و ما را درگیر یک جنگ فرسایشی طولانی بنماید. و ما این جریان را توطئه بسیار خطرناک و دامن‌داری در برابر جمهوری اسلامی دانسته‌ایم و خواسته‌ایم که مسئولان با واقع بینی با آن روبرو بشوند. این حرفی است که حزب توده ایران زده. چرا به این جواب نداده‌اید؟ کدام یک از جملات و کلمات این ارزیابی نادرست است؟ مگر نه این است که در چند هفته‌ای که از ورود نیروهای مسلح ایران به داخل خاک عراق گذشته است، درستی این ارزیابی صد درصد تایید شده است؟

و اما آیا فقط ما این حرف را زدیم؟ نه، دیگران هم بعد از ما این حرف را زدند. ببینید، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، از رهبران بنام حزب جمهوری اسلامی، از دولت‌مردانی که در صحنه سیاسی کاملاً وارد هستند، در مورد علل ورود نیروهای مسلح ایران به داخل خاک عراق، چگونه استدلال می‌کنند (جمهوری اسلامی، ۶۱/۵/۹):

"اولین دلیل ما، پایان دادن به جنگ است. ما جنگ

را تشدید کردیم برای این که جنگ را تمام کنیم. این بزرگ‌ترین هدف ماست... چرا که دشمنان جمهوری اسلامی، برخلاف ادعاهایشان، با همه وجودشان تمایل دارند که جنگ ایران و عراق سال‌ها بماند و برای دشمنان اسلام بهترین مائده آسمانی است. دشمنان جمهوری اسلامی، دشمنان انقلاب، امپریالیست‌ها و ابرقدرت‌ها مطلقاً نقشه‌شان این بود که اگر می‌شود با جنگ ایران را ساقط کنند. از یک سال پیش فهمیدند نمی‌شود. برنامه آنها این شد که جنگ ادامه پیدا کند و دو کشور در مقابل هم باشند... آنها نمی‌توانند بگویند که جنگ باشد. این را اگر بگویند، برای خودشان بد می‌شود. باید بگویند جنگ نباشد. اما هدف اصلی‌شان این است که جنگ باشد. نه تنها دولت‌های ابرقدرت، ارتجاع منطقه هم همین است. بسیاری از کشورهای جنوب خلیج فارس هم همین را می‌خواهند. خود بعث عراق هم همین را می‌خواهد. اسرائیل هم همین را می‌خواهد. این جنگ اگر بخواند ادامه پیدا کند، فوق‌العاده برای دشمنان اسلام و ابرقدرت‌ها مفید است."

خوب، ببینیم محتوای این اظهار نظر با محتوای این جمله که: نقشه آمریکا این است که نیروهای ما را به داخل خاک عراق بکشد و ما را

درگیر یک جنگ فرسایشی طولانی نماید، یعنی جنگ را نگه دارد، و این توطئه بزرگی علیه انقلاب ایران است، چه فرقی دارد، و کجای نظر ما نادرست است؟

مطلب روشن است. برای این که به حرف درست ما بالاخره جواب ندهند، شروع می‌کنند به اتهام زدن: "وابستگی"، "دستورازمسکو" و... در حالی که درک حقایق و قبول واقعیات چقدر آسان‌تر است از تحریف آنها و لجاج در نفهمیدن آنها.

همان‌طور که بارها گفته‌ایم، حزب ما صدام را یک متجاوز به حقوق نه فقط مردم ایران، بلکه به حقوق تمام جنبش‌های رهایی بخش ملی در منطقه می‌داند. برانداختن حاکمیت گروه صدام از کشور مجاور عراق، اهمیت فوق‌العاده برای پیروزی نهایی انقلاب ما بر امپریالیسم و ارتجاع و صهیونیسم در منطقه دارد. ولی برانداختن صدام فقط یک راه دارد، و آن کمک موثر و همه‌جانبه به نیروهای انقلابی عراق است. ما راه‌های دیگر را، همان‌طور که گفته‌ایم، دام‌هایی می‌دانیم که امپریالیسم افکنده و می‌افکند. با تمام قوا کوشش می‌کند که این دام‌ها را نگه دارد. اگر جمهوری اسلامی ایران در این دام‌ها بیفتد، صدمات جدی به انقلاب ایران وارد می‌شود و یا لاقلاً راه انقلاب ایران را خیلی خیلی دشوارتر می‌کند.

این است برخورد ما به برخورد نسبتاً جدی دفتر سیاسی حزب جمهوری اسلامی. ولی جواب ما به "پاسخ‌گو"، همان جوابی است که به تمام یاوه‌سرایان توده‌ستیز، در طول این بحث‌های مکرر خود، داده‌ایم. جواب تازه‌ای نداریم.

و اما نشریه "آینده‌سازان" هم در ۲۵ مرداد ۶۱ مقاله‌ای دارد بنام "ضرورت تاریخی یا ضرورت مقطعی"، در کادر، با رنگ سرخ، که طی آن می‌نویسد:

"کیانوری در این پرسش و پاسخ سعی در القاء دو موضوع—

گیری دارد:

- ۱) انقلابی و خط امامی نشان دادن حزب توده و در نتیجه زدودن حساسیت‌های مربوط به آن،
- ۲) معرفی نیروهای مخالف حزب توده به عنوان عناصر ضدانقلابی و تضعیف‌کننده خط ضدامپریالیستی انقلاب."

خوب، من خیال نمی‌کنم که حزب توده ایران اضرائی داشته باشد که حتماً انقلابی بودن خود را نشان دهد، برای این که کمتر کسی هست که در این واقعیت تردید کند که: حزب توده ایران یک حزب انقلابی است.

حتی مخالفین سرسخت حزب ما، نسل بالاتر از "آینده‌سازان" در همان حزب جمهوری اسلامی هم مجبور هستند این واقعیت را بپذیرند که: نیرویی که طرفدار تغییرات بنیادی در جامعه باشد و چهل سال هم برای آن مبارزه کرده باشد، نیرویی که بخواهد سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را از کشور براندازد، نیرویی که علیه رژیم سلطنت استبدادی شاه آن‌طور جنگیده باشد، دیگر برای اثبات این که انقلابی است، به استدلال احتیاج ندارد.

اما این که حزب توده ایران می‌خواهد خود را "خط امامی" نشان بدهد، این باز تحریف واقعیت است. حزب توده ایران هیچ‌وقت نگفته است که "خط امامی" است. خط امام دارای جنبه‌های فلسفی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی است. ما در جنبه‌های ضد امپریالیستی و مردمی از خط امام پشتیبانی می‌کنیم، و این موضع را ما در ارتباط با نظریات امام خمینی، از همان روز اول بیان کردیم. امروز هم بیان می‌کنیم. ما در بیانات اولیه خود با تحلیل دقیق گفتیم که: ما در خط امام پنج نکته مهم و اساسی و عمده می‌بینیم، که با هدف‌های ما نزدیک است، لذا ما با این پنج نکته موافقت جدی داریم. این پنج نکته عبارتند از:

سمت‌گیری ضد امپریالیستی امام، سمت‌گیری مردمی امام، سمت‌گیری ضد استبدادی امام، تعهدات امام درباره تامین آزادی برای همه، حتی برای دگراندیشان در جامعه، و مبارزه علیه سرمایه‌داری غارتگر.

این نکات اساسی را ما در خط امام دیدیم و به همین جهت هم از آن پشتیبانی کردیم و می‌کنیم. پس تکرار این که توده‌ای‌ها، در عین حال که مارکسیست‌اند، می‌گویند که: ما "خط امامی" هستیم، تحریف واقعیت است. ما مارکسیست هستیم، ولی پشتیبانی ما از خط امام در همان جهاتی است که گفتیم. تجربه هم نشان داده است، که در مواردی که ما سیاست حاکمیت جمهوری اسلامی ایران را نادرست و اشتباه‌آمیز تشخیص داده‌ایم، با شهامت شهروندی، که گاهی اوقات می‌توانسته برای ما خیلی گران تمام شود، و خیلی گران هم تمام شده، ما نظریات خودمان را با صراحت گفته‌ایم. مطلب دیگری که "آینده‌سازان" می‌گویند، این است که: حزب توده ایران سعی دارد که نیروهای مخالف خود را به عنوان عناصر ضد-انقلابی معرفی کند.

خوب، به همین روزنامه "آینده‌سازان"، مورخ ۲۵ مرداد ۶۱، نگاه کنید: در مقابل دو صفحه فحاشی به حزب توده ایران، اگر یک مطلب علیه آمریکا، دشمن شماره یک همه محرومان جهان، پیدا کردید! ما می‌گوییم که: آیا آمریکا مهم‌تر از حزب توده ایران نیست؟ اصلاً چطور

ممکن است شما در این همه فحشی که به حزب توده ایران می‌دهید، کلمه آمریکا اصلا از یادتان برود؟!

حالا ما درباره فرهنگ و ادب این نویسندگان جوان حزب جمهوری اسلامی خیلی زیاد نمی‌خواهیم بحث کنیم. برای نشان دادن آن، فقط ذکر یک جمله کافی است، تا روشن شود که سطح گفتگوی سیاسی و بحث و انتقاد سیاسی این جوانانی که حتما از بزرگ‌ترهایشان درس می‌گیرند، در چه حد است. این جمله را بخوانیم:

"حزب توده که از همان آغاز انقلاب اسلامی و حتی در زمان‌های گذشته موضع‌گیری‌های منافقانه و بی‌خردانه و تهی شده از بصیرتش برهمگان آشکار شده، از چنان حماقت واقعی برخوردار است که باز هم دم از اهتزاز پرچم سوسیالیسم در ایران می‌زند."

باید گفت که دست مریزاد به این همه ادب! واقعا این‌ها می‌خواهند سیاستمداران این کشور بشوند؟ این‌ها هستند که می‌خواهند انقلاب اسلامی را به تمام جهان صادر کنند؟ این‌ها هستند که درس می‌دهند به تمام انقلابیون دنیا، که باید از ما آموزش سیاسی بگیرند؟!

شبکه‌های را، که کشمیری‌ها و کلاهی‌ها را به حساس‌ترین مقامات می‌رساند، پیدا کنید!

ولسی با همه این‌ها، بعضی از نکات درباره مواضع حزب توده ایران در این مقاله می‌بینیم، که نمی‌توان از آن گذشت. مثلا این روزنامه کوشش می‌کند به مسئله اتحاد مسلمانان انقلابی پیرو خط امام و پیروان راستین سوسیالیسم، که حزب توده ایران مطرح کرده، جواب بدهد، که نداده است و نمی‌تواند بدهد، ولی مهم‌ترین ایرادی که در باصطلاح جواب به این مسئله می‌گیرد، این است که: حزب توده ایران وجود کشمیری‌ها را در دستگاه دولتی و امنیتی جمهوری اسلامی و عملکرد خراب کارانه آنها را بزرگ می‌کند.

با کمال تأسف باید بگوییم که ظاهرا نویسندگان این مقاله - که مدتی بعد از جریان مهمی که در مجلس رخ داده، نوشته شده است - حتی از پرسش بسیار پر معنای آقای زوارهای نماینده مجلس و مسئول کل تشکیلات حزب جمهوری اسلامی، که حتما جز رهبران درجه اول سازمان جوانان

حزب جمهوری اسلامی هم هست، از وزیر دادگستری، در مورد کشمیری و کشمیری‌های فاش نشده، اصلاً خبر ندارند، که به حزب ما اتهام می‌زنند که این مسئله را بزرگ می‌کند.

در این جا بد نیست به سؤال آقای زوارهای از وزیر دادگستری توجه کنیم. آقای زوارهای، ضمن بحث مفصل درباره سوابق کشمیری، از وزیر دادگستری سؤال می‌کند که: دولت برای پیدا کردن دنباله‌های کشمیری و کسانی که کشمیری را آوردند و در این مقام بزرگ گذاشتند، چه کرده است؟

آید گفت که آقای زوارهای، با هر انگیزه‌ای که این سؤال را مطرح کرده، ولی حقایقی را گفته، که تکان‌دهنده است. طبق اظهارات آقای زوارهای:

"کشمیری قبل از انقلاب مدیر عامل یک شرکت انگلیسی است و رفت و آمدهای مشکوکی در جزایر خلیج فارس دارد. مدارکی که از خانهاش به دست آمده (نشان می‌دهد که) خانواده‌ای بی‌قید و بی‌بندوبار دارد. خواهرش در یک رابطه تلفنی دستگیر می‌شود. برادر زن کشمیری نامزد انتخابات منافقین از اسلام‌آباد غرب است. ایشان از طریق دادستانی کل انقلاب در اوایل انقلاب به اداره دوم ارتش معرفی و مشغول کار می‌شود. یعنی مرکز اسرار مهم مملکت. از اداره دوم به نیروی هوایی منتقل می‌شود، که مرکز اصلی جاسوسی "سیا" در نیروی هوایی بوده و اسناد مهم مستشاری آمریکایی و جاسوسی در آن جا قرار دارد. تمام این‌ها در اختیار کشمیری قرار می‌گیرد. این چه شبکه‌ای است که این قدر نفوذ دارد و آن را رشد می‌دهد."

به این جمله یک بار دیگر توجه کنید! آقای زوارهای می‌گوید:

"این چه شبکه‌ای است که این قدر نفوذ دارد و آن را رشد می‌دهد."

آقای زوارهای ادامه می‌دهد:

"سائلی که در همین چند روزه برادرانی از نیروی هوایی در مورد اقدامات کشمیری می‌گفتند، درخور توجه است. یک روز قبل از آمدنش به نخست‌وزیری کنارخیابان در صف اتوبوس او را می‌بینند. شخصی به نام ستوان یکم هرمز یعقوبی می‌رود او را می‌گیرد و محتویات کیفش را بررسی می‌کند و می‌بیند که یک مقدار اسناد سری درون کیفش قرار

دارد و ایشان را نزد باقری می‌برند و او هم می‌گوید کشمیری نادم است و او را رها کنید. همچنین یک کامیون اسناد سری به نام کاغذ باطله به وسیله کشمیری خارج می‌شود.

مطلب دیگر این که کشمیری به عنوان سرپرست کمیته خنثی سازی کودتای نوژه تمام جریان کودتای نوژه را در دست می‌گیرد و قرائن نشان می‌دهد که به احتمال بسیار زیاد عضویت سیا را داشته و تمام سرنخ‌های سیا را در دست این کودتای خائنانه، او کور می‌کند و قطع می‌کند و بعد چه شبکه قوی است که او را می‌آورد نخست‌وزیری جا می‌دهد.

در این جا سؤال می‌شود که چه کسی صلاحیت کشمیری را برای ورود به نخست‌وزیری تأیید کرد و چگونه او را به نخست‌وزیری آوردند و طبق چه ضابطه‌ای می‌رود جای دبیر شورای امنیت قرار می‌گیرد و سری‌ترین اسناد مملکت در اختیارش گذاشته می‌شود. بعد از آن که کشمیری خانه‌تکانی کرده و همه اسنادش را برده است، درست راس ساعت ۳ بعد از ظهر، که نخست‌وزیری منفجر می‌شود، یک اتومبیل به در خانه او می‌آید و زن و بچه‌هایش را می‌برد. یعنی تمام برنامه‌ها از پیش طرح‌ریزی شده بود و خودش هم از نخست‌وزیری می‌رود و کسی هم او را نمی‌بیند و اسنادی در رابطه با سازمان‌های آزادی‌بخش از خانهاش بیرون می‌آید. چه کسانی در این ماجرا مقصر هستند...

حالا این سؤال پیش می‌آید که: آقای مسئول کل تشکیلات حزب جمهوری اسلامی اظهار عقیده می‌کند که: شبکه نیرومندی در ایران از کشمیری‌ها وجود دارد، که افراد وابسته به "سیا" را می‌تواند در عالی‌ترین و مهم‌ترین پست‌های امنیتی این کشور مستقر کند؛ آن وقت جوانان "آینده‌سازان" به حزب توده ایران ایراد می‌گیرند، که گویا جریان کشمیری را بزرگ می‌کند، و اگر می‌گوید که کشمیری‌ها در نهادهای انقلابی آسان راه پیدا می‌کنند، این اتهام است!

خوب، جوانان عزیز! شما قبل از این که بیایید این دورخیز را بگیرید و چهار صفحه از روزنامه‌تان را، با این پول وحشتناکی که خرجش می‌شود، صرف فحاشی به حزب توده ایران کنید، به مسئول کل تشکیلاتتان مراجعه کنید و مسئله را از ایشان بپرسید. آقای زوارهای که دم دست شماست، او حتماً به شما جواب خواهد داد که چه اقداماتی برای رسیدگی به این که: چه کسی کلاهی را آورده است، انجام گرفته. کلاهی بیش از ۷۰ نفر از مسئولین

حزب جمهوری اسلامی و مسئولین مملکتی را کشته. دفتر حزب جمهوری اسلامی که دیگر در نیروی هوایی نبوده است. حتما دوروبر خود آقای زواره‌ای کسانی بوده‌اند که کلاهی را آورده‌اند. کسانی بوده‌اند که به کلاهی امکان داده‌اند که آن نیروی عظیم انفجاری را بیاورد به دفتر حزب. کسانی بوده‌اند که به کلاهی آن قدر مقام داده‌اند، که او بتواند، بنام شهید دکتر بهشتی، یک یک افراد را احضار کند و تاکید کند که حتما در جلسه آن شب شرکت کنید. کلاهی به حجت‌الاسلام شهید منتظری، که نمی‌خواست در آن جلسه شرکت کند، به نام دکتر بهشتی، این قدر اصرار می‌کند، تا او را هم به این جلسه می‌کشاند. حتما آقای زواره‌ای در دورانی که مسئول کل تشکیلات حزب جمهوری اسلامی هستند، به این مسائل رسیدگی کرده‌اند، لذا باید در این باره به مردم ایران توضیح بدهند.

آری، تنها به مسئله کشمیری نیست، که بایست جواب داده شود. به نظر ما، حیاتی که کلاهی انجام داده، به مراتب سنگین‌تر از جنایت کشمیری است. ولی همه این‌ها بدون پاسخ مانده است. علتش را آقای زواره‌ای گفته و حتما درست است. علت این است که: شبکه نیرومندی از نیروهای دشمن در ایران وجود دارد. خود آمریکایی‌ها گفته‌اند: ما همه کانال‌ها را نیابستی به خطر بیندازیم. حجت‌الاسلام خوئیینی‌ها گفت که آمریکایی‌ها هنوز پایگاه‌های قابل ملاحظه‌ای در سین بسیاری از عرب-زادگان و میان در غرب تحصیل‌کردگان و در بین روحانیون، حتی روحانیون طراز بالا، دارند. این همان شبکه‌ای است که آقای زواره‌ای عقبش می‌گردد - شبکه کلاس سرمایه‌داران بارار، که پول‌های هنگفتی برای این کار خرج می‌کنند. این همان شبکه‌ای است که قطب‌زاده را اداره می‌کند. دنبال کی می‌خواهید بگردید؟ به جیب و راست نگاه کنید، خواهید دید که این سبکه همه جا را گرفته است.

به این ترتیب، سهم کردن حزب توده، ایران، که گویا کوشش می‌کند که آب را گل‌آلود کند. نادرست است.

حال که ما این بحث را شروع کرده‌ایم، این مسئله را هم نایستی بگوئیم که: ما معتقد هستیم که در مبارزه برای پیدا کردن کشمیری، در مبارزه برای پیدا کردن کلاهی و... کوشش می‌شود که حساب‌خورده‌های دیگری هم در حاکمیت ایران پاک بشود. مثلا برای ما این سؤال مطرح است که: چرا روزنامه جمهوری اسلامی درباره مصاحبه فوق‌العاده با اهمیت حجت‌الاسلام خوئیینی‌ها و درباره مصاحبه فوق‌العاده با اهمیت حجت‌الاسلام محتشمی کلمه‌ای هم ننوشته است؟ چرا روزنامه جمهوری اسلامی جریان توطئه قطب‌زاده و محاکمه او را با اختصار کامل سرکزار

کرده است؟ این‌ها چه دلایلی دارد؟ این‌ها هم سئوالاتی است مثل سئوال آقای زواره‌ای دربارهٔ کشمیری.

نمونهٔ دیگری هم داریم دربارهٔ کشمیری‌هایی که در نهادهای انقلابی هستند:

از کیفرخواست دادستان انقلاب اسلامی ارتش علیه قطب‌زاده:

"۴- اقدام جهت آزادی اصغر مهاجر، یکی از بمب-گذاران گروه پارس (مقصود گروه پاسداران رژیم سلطنتی است) با دادن مبلغ ۵۰۰ هزار ریال، که جهت این موضوع به عنوان رشوه پرداخت شود."

یعنی قطب‌زاده اقرار کرده است، که هم پول را داده و هم کوشش کرده است که اصغر مهاجر را آزاد کند. به چه وسیله؟ با ۵۰۰ هزار ریال رشوه به فرد یا افراد موثری در نهادهای انقلابی! چون این اصغر مهاجر آدم ساده‌ای نبوده، که در یک کمیته بازداشت باشد و بتواند برون‌دسیل یک مامور کمیته را چرب کنند و او را بیرون بیاورند. او به عنوان بمب‌گذار در "گروه پاسداران رژیم سلطنتی" توقیف شده. کجاست این شبکه‌ای که این کارها را می‌تواند بکند؟ قطب‌زاده آن قدر دست دارد که می‌تواند یک چنین افرادی را آزاد کند!

ضمناً توجه داشته باشید، که این واقعیت را ما نگفته‌ایم. این واقعیتی است که در کیفرخواست دادستان انقلاب اسلامی ارتش علیه قطب‌زاده منعکس است.

به این ترتیب، ما معتقد هستیم که برخوردهایی که اخیراً نسبت به حزب تودهٔ ایران شده، با این که همهٔ آنها هنوز سمت‌گیری خصمانه دارند، ولی در عین حال نشان می‌دهند که مردم از همین نهادهایی که دشمنی کینه‌توزانه نسبت به حزب تودهٔ ایران دارند، می‌خواهند، که دربارهٔ یک سلسله مسائل و موضع‌گیری‌ها و هشدارهای حزب تودهٔ ایران، توضیح هم بدهند. از این جهت ما این پدیده را مثبت تلقی می‌کنیم. ما معتقد هستیم که این سازمان‌ها، برای این که حقانیت خویش را اقلاد در استدلالات خود علیه حزب ما ثابت کنند، می‌بایست برخوردشان را نسبت به حزب تودهٔ ایران واقع‌بینانه کنند و نسبت به مسائل مشخص جدی که حزب ما مطرح می‌کند، موضع بگیرند. به صلاح انقلاب است که کوشش‌کنند حرف‌های درست ما را پیگیری کنند و حتماً سعی نکنند که حرف‌های درست ما را از بین ببرند.

یکی از پدیده‌هایی که بار دیگر نشان می‌دهد که دنبال جاسوس‌های آمریکا کجا بایستی گشت و کجا نایستی آنها را پیدا کرد، فاش شدن اسامی

گروه رهبری " اتحادیه کمنیست‌ها " از طرف دادستانی کل انقلاب است. خیلی جالب است دانستن این که، این‌ها کجا تحصیل کرده‌اند و چندسال در آنجا بوده‌اند. اکثریت مطلق این آقازادگان همه آنها جز آقازادگان بوده‌اند، یعنی فرزندان سرمایه‌داران و متمولان کشور ما بوده‌اند - در آمریکا تحصیل کرده‌اند و در آنجا ۱۰ سال و ۱۵ سال آموزش دیده‌اند. البته معلوم نیست که آموزش پزشکی و مهندسی‌شان مهم‌تر بوده، یا آموزش خرابکاری ضدانقلابی‌شان به وسیله " سیا " آنچه مسلم است، این است که همه آنها با یک شعار آمدند به ایران: علیه حزب توده ایران و علیه اتحاد شوروی؛ توده‌ستیزی و شوروی ستیزی پرچم بزرگ تمام این جاسوس‌ها بود.

ما به همه جوانان سالم انقلابی ایران و به تمام مبارزان مسلمان پیرو خط امام توصیه می‌کنیم که درباره تاریخ همین سه چهار سال انقلاب و شیوه عمل، شعارها و تبلیغات کلیه جریاناتی که امروز وابستگی‌شان به امپریالیسم آمریکا دیگر مشخص و قطعی شده است - از اولی، که امیران نظام است و دولت موقت، تا " اتحادیه کمنیست‌ها " که آخرینشان است - بررسی دقیقی به عمل آورند، تا ببینند که خط قرمزی که از تمام این‌ها می‌گذرد، فقط یک چیز است: شوروی ستیزی و توده ستیزی. ببینند که همه این‌ها دشمنی وحشتناکی با حزب توده ایران، به عنوان پیگیرترین و تزلزل‌ناپذیرترین حزب ضد امپریالیستی در ایران دارند. اگر این بررسی از طرف نیروهای راستین پیرو خط امام انجام گیرد، ما امیدوار هستیم که درس‌های آموزنده‌ای به این مبارزان همراه ما بدهد و به آنها کمک کند که دوستان و دشمنان انقلاب ایران را در داخل ایران و در صحنه جهانی کمی بهتر بشناسند.

گرایشی که در حاکمیت مدافع حفظ نظام بزرگ مالکی و کلان سرمایه‌داری است، مانع عمده در راه پیشرفت انقلاب است.

پرسش: از قانون ملی کردن تجارت خارجی، که در مجلس تصویب شد، خبری نیست. به نظر شما، با موضعی که شورای نگهبان در برابر همه قوانین و لوایح مترقی و مردمی تصویب شده در مجلس و دولت گرفته، و در حقیقت روند دگرگونی‌های مهم اجتماعی را، که بدون آنها حرکت به سوی تأمین اولین مبانی عدالت اجتماعی غیرممکن است، فلج کرده است، روند

آینده انقلاب ما چگونه است؟ آیا در جریان تحولات انقلاب ایران سیر نزولی و بازگشت آغاز نشده است؟

پاسخ: ما نمی‌توانیم به این پرسش، یک پاسخ بدهیم، یعنی بگوییم: بله، نظر شما درست است. قسمت اول پرسش درست است. ولی درباره نتیجه‌گیری از این پرسش، ما می‌توانیم بحث کنیم.

پاسخ به این پرسش که: با موضع‌گیری شورای نگهبان، حرکت انقلاب دچار فلج شده و این می‌تواند زبان‌های بسیار بزرگی به روند انقلاب ما وارد آورد، مثبت است. این نگرانی کاملاً بجاست. این نگرانی نه فقط در ما، بلکه در بخش مهمی از نیروهای پیرو خط امام هم به‌طور چشم‌گیر دیده می‌شود. از جمله آقای فواد کریمی‌نماینده، مجلس به روش شورای نگهبان، یا جزئی از شورای نگهبان، که انجام تصمیمات اکثریت مجلس را فعلاً دچار رکود کرده است، با صراحت و روشنی کامل حمله می‌کند و می‌خواهد که این وضع تغییر پیدا کند. پس این نگرانی فقط در توده‌ای‌ها و نیروهای چپ نیست، بلکه در قسمتی از نیروهای پیرو خط امام هم این نگرانی کاملاً محسوس است.

با این که حزب جمهوری اسلامی وجود طبقات را در ایران نفی می‌کند، ولی واقعیت این است که نبرد طبقاتی بسیار جدی در جامعه ما در حال تشدید است. دو گرایش طبقاتی کاملاً مشخص: یک گرایش در جهت حفظ نظام اقتصادی کهنه، باقی مانده از نظام سرنگون‌شده آریامهری، یعنی نظام بزرگ مالکی و بزرگ سرمایه‌داری، و یک گرایش در جهت تعدیل آن نظام، در جهت تغییرات بنیادی به سود توده‌های محروم و محدود کردن غارتگری سرمایه‌داری، در حاکمیت کنونی ایران وجود دارد. البته در داخل توده‌های مردم گرایش دوم قاطع‌تر است، یعنی تنها گرایش به محدود کردن غارتگری سرمایه‌داری نیست، بلکه گرایش به کوتاه کردن دست غارتگران است، تا حدی که در قانون اساسی ایران به عنوان هدف ذکر شده، یعنی از بین بردن استثمار فرد از فرد، البته با مفهوم واقعی استثمار، نه با مفهوم لیبرالی یا خرده‌بورژوازی استثمار، که در حقیقت استثمار را اصلاً نفی نمی‌کند، بلکه تایید می‌کند و نگه می‌دارد.

ما به خوبی می‌بینیم که در یک طرف این میدان نبرد، روبه‌روز به‌طور برجسته‌تر و بارزتر، آن کسانی قرار می‌گیرند که به‌طور صریح و بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی، فقط با یک روپوش اسلامی، می‌خواهند بزرگ مالکی و بزرگ سرمایه‌داری وابسته را حفظ کنند و توسعه دهند. این‌ها کسانی هستند که فقط اسم "سرمایه‌داری حلال" را گذاشته‌اند جای سرمایه‌داری

سنتی. اخیرا هم یکی از نمایندگان این جریان دوباره گل کاشته و ادعا کرده است، که گویا می شود نظام سرمایه داری را از بین برد، ولی سرمایه دارها را با احترام و با تمام امکانات سودجویی شان نگه داشت! مثل این که سرمایه داری شیر بی یال و دم است، یعنی می شود سرمایه دار بود، بدون این که رژیم سرمایه داری باشد! ما در این باره بعدا بحث خواهیم کرد.

گروهی که مدافع حفظ سرمایه داری است، طیف وسیعی را تشکیل می دهد و امکانات وسیعی در جامعه ایران و حتی در حاکمیت ایران دارد. شیوه های کارش هم، از لحاظ ایدئولوژی، استناد یک جانبه و جهت دار و گاهی تحریف شده به برخی احکام اسلامی است. ولی آنها در عمل، در کار بخش دولتی و تعاونی تخریب می کنند. آنها برای نگهداری وابستگی ایران به کشورهای امپریالیستی، بویژه آمریکا، آلمان فدرال، ژاپن، انگلستان، فرانسه و کشورهای وابسته به آنان، علیرغم مناسبات خصمانه ای که اینها با ایران دارند، تلاش می کنند. آنها در مناسبات اقتصادی با کشورهای سوسیالیستی و کشورهای ضد امپریالیستی، حتی کشورهای مسلمان عضو جبهه پایداری تخریب می کنند. آنها به رشد دشواری های اقتصادی و ناراضی کردن توده های زحمتکش و محروم و ناامید کردن آنها به انقلاب، از راه احتکار، گران کردن، عصبانی کردن کارگران و غیره و غیره، کمک فعال می کنند. تمام حرکت آنها برای آن است که نه فقط سرمایه داری را در شکل موجود نگه دارند، بلکه با طرح تزهایی از این قبیل که: "دولت کارفرمای خوبی نیست"، و با خرابکاری در واحدهای صنعتی دولتی، کوشش می کنند که تز واگذاری تمام صنایع ملی شده و حتی بخش مهمی از صنایع کلیدی را به بخش خصوصی، مطرح کنند و آن را از پیش ببرند.

در طرف دیگر میدان نبرد، نظریاتی هست، که حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، در بخش اقتصادی خطبه های نماز جمعه، تا حدود زیادی آنها را مطرح کرده است. این نظریات به طور کلی در جهت محدود کردن غارتگری سرمایه داری است.

به این ترتیب، ما می بینیم که شورای نگهبان تنها نیست. شورای نگهبان فقط جزئی است از طیف بزرگی که تلاش می کنند در برگرداندن انقلاب. با صراحت بگویم که، مقصود من از شورای نگهبان، البته تمام شورای نگهبان نیست. مقصود کسانی است که امام خمینی در گفتار معروف خود به موضع گیری آنها اشاره کردند. امام خمینی گفتند (کیهان—
: (۶۰/۶/۱۷)

" امروز ما گرفتار دو جریان هستیم: یکی آن جریانی است که همین که به نفع مستضعفین و محرومین سخن گفته

شود و از کاخ‌نشین‌ها و غاصبین و حقوق مردم صحبتی
شود، می‌گویند این همان کمونیسم است."

این سخنان در حدود دو ماه بعد از سقوط بنی صدر، و آغار تشکیل
دولتی، که همه مدعی شدند دولت کامل خط‌امام است، گفته شده، یعنی
درست زمانی که اعلام شد: پیروزی قطعی خط‌امام در حاکمیت مطلق شده
و اثری از لیبرال‌ها و طرفداران مستکبرین در حاکمیت نیست. ولی از
همان اولین قدم‌ها، که مسئله کوخ‌نشین‌ها و محرومان واقعا مطرح می‌شود،
و گفته می‌شود که بایستی فوایسی به نفع آنها گذراند، مقاومت‌ها احساس
می‌شود، تا آن‌جا که امام خمینی با صراحت این جمله معروف را می‌گوید:
از این تاریخ دیگر برخورد دو گرایش در درون حاکمیت در تمام مسائل
اقتصادی و در مسائل مربوط به تغییرات بنیادی دیده می‌شود. یعنی از
یک طرف از جانب نیروهای هوادار تغییرات بنیادی، مسائل مهمی مثل
قانون اراضی شهری، قانون ملی کردن تجارت خارجی، قانون اصلاحات
ارضی و اصل ۴۹ قانون اساسی در مجلس مطرح می‌گردد، و از طرف دیگر
هم حملات وحشتناکی با برجست کمونیسم به طرفداران این نظریات
می‌شود، و حملات شدید به کمونیسم و شوروی و حزب توده، ایران‌سازمان
فداییان خلق ایران (اکثریت) جو تبلیغاتی سراسر جامعه، ما را فرا می-
گیرد. برای مدتی کوشش می‌شود که حنی جنک، حنی آمریکا، فراموش
شود. مثلا ما شاهد ارزیابی جالبی از نایب رئیس اول آن روزی مجلس
شورای اسلامی، حجت‌الاسلام خوئینی‌ها، هستیم. ایشان در دورانی که
مقام نایب رئیس اول مجلس شورای اسلامی راداشتنند و هنوز راتر توطئه،
دست راستی‌ها از این مقام برکنار شده بودند، می‌گویند (جمهوری
اسلامی-۶۱/۱/۱۴):

"پس از شکست دو جریان لیبرالیسم غربی و منافقین،
جریان سوم، که همان طبقه مرفه و صاحبان ثروت‌های
کلان و نامشروع هستند، به میدان آمدند. این‌ها به جان
ارگان‌های تصمیم‌گیری و بویژه مجلس شورای اسلامی افتاده
و در برابر هر تصمیمی که جهت منافع محرومان و علیه طبقه
مرفه گرفته می‌شود، اعتراض کرده و می‌گویند: مجلس دربی
تصویب قوانین سوسیالیسم پسند است. باید این جریان را
همانند دو جریان دیگر درهم بشکنند."

پس ما می‌بینیم که این نبرد مال دیرروز و امروز نیست. این نبردی
است که از همان آغاز تشکیل جمهوری اسلامی ایران وجود داشته. یک
وقتی دولت لیبرال موقت گرداننده، این سمت‌گیری بوده، بعد بنی‌صدر و

امثال او گرداننده این سمت‌گیری بودند، و حالا که آنها از میدان خارج شده‌اند، کسانی که خودشان را بنام "خط‌امامی" جا می‌زدند و حتی برای امام خمینی گریه می‌کردند، مطابق گفته آقای خوئینی‌ها، آنها هستند که حالا مجلس را تحت فشار می‌گذارند و می‌گویند که: همه این قوانین "کمونیستی" است. آنها برای این که نظریات خود را جا بیندازند، به همان شعار "مرگ بر توده‌ای"، "مرگ بر شوروی"، "مرگ بر فدایی" میدان می‌دهند. در حقیقت باید گفت که اگر این شعارها را به فارسی درست خودمانی ترجمه کنیم، معنی "توده‌ای تیرباران" عبارت است از: "مرگ بر قانون اصلاحات ارضی"، "مرگ بر اصل ۴۹ قانون اساسی"، "مرگ بر قانون اراضی شهری"، "مرگ بر سازمان‌های مستقل کاریگری"، "مرگ بر آزادی" و "مرگ بر همه دستاوردهای انقلاب ایران"! این‌ها هر دو از یک منبع برمی‌خیزند. به نظر ما، بعد از "مرگ بر توده‌ای" - اگر جا بیفتد - آن مرگ‌های دیگر هم عملی می‌شود. آن وقت "مرگ بر پیروان خط‌امام"، "زنده باد آمریکا"، "زنده باد غارت بی‌بندوبار سرمایه‌داری"، "زنده باد وابستگی آریامهری به امپریالیسم جهانی"، شعارهای بعدی است، که فعلاً در زیرزمین‌ها نوشته‌اند و آماده کرده‌اند، تا به موقع از آنها استفاده کنند؛ همان‌طور که قطب‌زاده برای کودتای جنایت‌بارش، - آن‌طور که می‌گوید - حتی نطق رادیویی خود را تهیه کرده بود. قطب‌زاده در آن نطق می‌خواست فقط توده‌ای‌ها را برای حمله به بیت امام خمینی مفسر قلمداد کند و قتل عام توده‌ای‌ها را بنام "خونخواهی امام" عملی سازد. همه این‌ها در یک ستاد ساخته می‌شود، و آن "ستاد جنگ‌های روانی امپریالیسم آمریکا" است، که در تمام دنیا این سیاست را با رنگ‌های مختلف پیش می‌برد. هر وقت خواستید که منبع بزرگ الهام این‌گونه شعارهای مردم‌ستیز را، که رنگ و رویش در کشورهای مختلف و در تاریخ‌های مختلف عوض می‌شود، پیدا کنید، به آن ستاد مراجعه کنید.

به نظر ما، الان بایستی مقداری از تصمیماتی را، که بعضی از مسئولان به اشکال مختلفه جا می‌زنند، حتی به دولت هم جا می‌زنند، در همین چارچوب‌ها ارزیابی کرد، در چارچوب این نبرد بزرگ طبقاتی، نبرد بین پاسداران نظام بزرگ مالکی و کلان سرمایه‌داری غارتگر و جنبه وسیع توده‌های مردم و نیروهای مردمی در حاکمیت انقلابی ایران، که خواستار تغییرات بنیادی هستند.

به نظر ما، انقلاب ایران رشد زیادی پیدا کرده است. با هیچ شعار فریبنده‌ای، با هیچ‌گونه اعمال فشار در نتیجه تسلط نیروهای راست، این نبرد خاموش نخواهد شد. توده‌های محروم و زحمتکش کشور ما، که قیام

کردند و رژیم استبدادی شاه را سرنگون ساختند، تا به عدالت اجتماعی نرسند؛ از پا نخواهند ایستاد. امید است که نیروهای هوادار عدالت اجتماعی در حاکمیت کنونی هم بتوانند به طور دقیق شیوه‌های عمل دشمن و ساختار جبهه^۱ دشمن را تشخیص دهند و تمام نیروهای انقلابی را، که خواستار تغییرات بنیادی در جهت منافع توده‌های مردم هستند و حاضرند که در این راه با ایثار فعالیت کنند، در جبهه^۲ متحدی متشکل کنند، کمک کنند که این نیروها در جبهه^۳ متحدی متشکل شوند، تا بتوانیم با کمترین تلفات و با سریع‌ترین شکل به آماج‌هایی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در پیش خود قرار داده، نزدیک شویم. این یگانه راه پیشرفت و رشد انقلاب است. یکی از سدهایی که در مقابل این پیشرفت قرار دارد، عبارت است از گروه معینی یا گرایش معینی در بخشی از شورای نگهبان. ولی به نظر ما سد عمده در خارج از شورای نگهبان است. در حاکمیت سیاسی کشور، در حاکمیت اقتصادی جامعه، و در یک کلمه، در مجموعه^۴ حاکمیت است. در آن‌جاست که بایستی سدهای اساسی را پیدا کرد و از سر راه پیشرفت انقلاب برداشت.

شهید توده‌ای: "من مین‌یابی را انتخاب کرده‌ام، که همیشه در صف جلو باشم. آخر من توده‌ای هستم."

رفقای عزیز! این هفته هم خبر شهادت سه رفیق دیگر توده‌ای در جبهه‌ها، به ما رسیده است. این رفقا هم، مانند سایر رفقای شهید توده‌ای، با سرافرازی و قهرمانی جان خود را در راه دفاع از انقلاب و جمهوری اسلامی ایران نثار کرده‌اند.

رفیق قهرمان عبداله‌اشم پوراسماعیلی، از رفقای زنوز آذربایجان، در جبهه^۵ جنگ علیه متجاوزان صدامی به شهادت رسیده‌است. رفیق در وصیت‌نامه از جمله نوشته است:

"باید دستور حزب را اجرا کرد. من مین‌یابی را انتخاب کرده‌ام، که همیشه در صف جلو باشم. آخر من توده‌ای هستم."

شهید دیگر ما هم از آذربایجان است. رفیق قهرمان عطاء‌الله صادق‌زاده، از رفقای مراغه، هم در جبهه‌های جنگ به شهادت رسیده است. رفیق شهید چند ساعت قبل از شهادت این شعر را خطاب به حزب

سروده است :

دنبال آن بو می برد
هر دم که می افتم ز پا
باز آن نوای نازنین
مفرور می خواند مرا
آن بحر گویا بی صدا
پر شور می خواند مرا
توده‌ای قهرمان شهید نقی (خسرو) سازور هم جان خود را در جبهه
جنگ نثار انقلاب کرده است . پیکر گلگون این رفیق شهید هنوز به دست
نیامده است .

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com



حزب توده ایران

بها ۰۶ ریال

1.50 DM